

تاریخ و مورخان اسلامی تا پایان دوران عباسی (1)

کلود کاهن

مترجم: شهلا بختیاری

فصلنامه تاریخ اسلام - شماره 1 - بهار 79

در تاریخ بشری، تمدن‌هایی که تاریخ مکتوب ندارند روایت خود را به آیندگان اختصاص داده و تمایل چندانی به حفظ اعمال اجداد خود نشان نمی‌دهند. خلاف آن در مورد تمدن‌های سامی و غیر سامی صادق است که از قدیم‌الایام در سواحل مدیترانه و آسیای غربی جانشین یکدیگر شده‌اند. همان‌طور که پیدایش خطر تسهیلاتی را برای ثبت رفتار و مراسم انسان‌ها به وجود آورد، ویرانه‌های آثار باستانی نیز یادآور گذشت زمان و توالی انسان‌ها است. قرآن نیز اشاراتی به گذشته بشر دارد و نظر تاریخی خود را در چارچوب یک طرح الهی بیان می‌کند، هم‌چنین شعر عرب به توصیف اعمال قبایل کوچک پرداخته و به آن‌ها ارج می‌نهد. با وجود این، اعراب مسلمان در آغاز درک تاریخی خود را نشان نداده‌اند، زیرا آن‌ها فاقد آثار مکتوبی بودند که بتوان آن را [اثری] تاریخی نامید.

به دلیل یکدست نبودن اطلاعات ما از مناطق و دوران‌های مختلف، نمی‌توان فهرست کاملی از متون تاریخ نگاری ارائه داد. در آغاز بحث تأکید بر این نکته ضروری است که در گزینش آثار تاریخی برای بحث یا چاپ، همانند آثار ادبی معیار واحدی وجود ندارد. هر چند که ارزش عقلانی یا هنری یک اثر می‌تواند در گزینش آن موثر باشد و نوشته‌هایی نیز از جهت سندی اهمیت خاص دارند، اما بدیهی است که تدوین دوباره گذشته مهم‌ترین فایده یک اثر تاریخی است؛ به عبارتی حتی نوشته‌ای که از ارزش حد متوسط برخوردار است، می‌تواند مورد توجه باشد. باید به یادداشت که در تدوین مجدد تاریخ، نوشته‌هایی که متضمن شاهد مستقیم اند نسبت به تألیفات متأخرتر از اولویت برخوردارند. (البته این امر که نوشته‌های متأخر ممکن است حاوی شواهد بنیادی باشند، از این مورد مستثنا است).

((تاریخ)) بهترین کلمه عربی است که برای ترجمه (history) ((به کار برده شده است. هر چند که از نظر ریشه لغوی ابهاماتی وجود دارد اما آن در مورد روایت‌های تاریخی و فرهنگ‌های زندگی نامه‌ای به کار برده می‌شود. اما در هر دو مقوله نوشته‌هایی وجود دارد که نمی‌توان آن‌ها را تاریخ نامید. لغات دیگری مانند ((اخبار))، ((سیره)) و ((طبقات)) در مقابل تاریخ قرار دارند که برای نوشته‌هایی مشابه با آثار تاریخی به کار برده می‌شوند. به نظر نمی‌رسد تا قرن سوم هجری که تاریخ به صورت علم مدون درآمد، خود کلمه تاریخ در نوشته‌ها استفاده شده باشد. چند نسخه خطی قدیمی نیز با عنوان تاریخ آغاز می‌شوند که احتمالاً این وجه تسمیه را نسخه برداران متأخر به آن‌ها افزوده‌اند.

از آغاز تا زمان طبری

در حقیقت تعیین زمان پیدایش خاستگاه‌های تاریخ نگاری اسامی - عربی آسان نیست، با این حال بدیهی است که منابع تاریخ نگاری از دیگر شاخه‌های ادبی و فرهنگی دو قرن نخستین اسلامی تفکیک ناپذیرند. اگر چه ممکن است برحسب تصادف، حدیث مواد کار تاریخ نویسی را فراهم کند، اما کار برد آن با حدیث بسیار متفاوت است. ((مغازی)) و ((سیره)) دیگر مواد تاریخ می‌باشند. سرگین (2) معتقد است مغازی ادامه و شکل اسلامی شده ((ایام العرب)) می‌باشد که بیشتر به انتقال خاطره‌ای با شکوه یا حادثه‌ای مهم به نسل‌های بعد پرداخته است. اما این انتقال مستلزم آگاهی از انساب خاندانی و قبیله‌ای یا تدوین دوباره آن‌هاست؛ انسابی که از زمان ظهور اسلام در میزان پرداخت عطایا و یا دیگر منافع مالی موثر بود. هر چند مغازی و سیره به زندگی و زمان پیامبر(ص) مربوط بودند، اما به سهولت می‌توان دید که در عصر بعد گرایش به ثبت حوادث مشابه به وجود آمد که تقریباً دارای پیامدهای یکسانی بود و سطح درک امت تازه تاسیس را از مشکلاتی که بعدها با آن روبه‌رو شدند، بالا برد. باید یادآور شد رساله‌های کوچکی که اخیراً محققان بدان‌ها دست یافته‌اند با بازسازی پیشرفت بنیادی باورهای اسلامی ارتباط دارند. (3) درگیرهای نخستین میان مسلمانان - مانند درگیری [امام] علی (ع) با معاویه - سیاسی و مذهبی بود و طبعاً نخستین نوشته‌ها درباره این درگیرها، ملاحظات مکرر تاریخی را در برداشت. در حقیقت، تاریخ نگاری به تدریج به سوی استقلال بیشتر پیش رفت، اما نمی‌توان انکار کرد که زمانی طولانی با این نوع مسائل درگیر بود. در آغاز، هنگامی که هنوز خط عربی در مرحله مقدماتی بود، احادیث معتبر به طور شفاهی یا در نهایت به وسیله چند یادداشت مختصر انتقال می‌یافتند. خلافت عبدالملک (حك 65-88ق) دوران اوج رشد تاریخ و حدیث بود. برای مدتی حدیث و مغازی تنها ابزار انتقال خبر بودند، به این ترتیب که: اغلب روایات پراکنده و متفرق یا از شاهدان حوادث و یا از واسطه‌هایی که با چنین شاهدانی ارتباط یافته و از آنان کسب اطلاع می‌کردند، جمع‌آوری می‌شد. روش محدثان تا مدت‌ها در حوزه‌هایی از تاریخ مورد استفاده قرار می‌گرفت.

به هر روی می‌توان تصور کرد که نویسندگان حادثه‌ای به دلیل سهولت و یا نظر خاص خود، دنبال منابع متعلق به گروه سیاسی - اجتماعی خویش باشد و از این جا برخی اختلافات میان روایات پدید آمد که در محیط‌های متفاوت مدینه، دمشق (مرکز امویان)، بصره و کوفه (شهرهای پادگانی عراق) مکتوب شده‌اند. در عراق نیز، هم‌گروه‌های متعدد قبیله‌ای دور از مرکز قدرت و هم‌نویسندگانی که خود را به این گروه‌ها منتسب می‌ساختند، حضور داشتند، بنابراین آنان حوادث را با تفاسیر خود باز مسافریند و سعی داشتند در شرح حوادث، تفسیر((ازد))، ((تمیم)) یا دیگران نمایان و متمایز باشد. (4) با این همه، نباید در چنین مواردی اغراق کرد، زیرا قبایل در تماس نزدیک با یکدیگر بودند و گاه با هم یکی می‌شدند؛ از سوی دیگر نخستین راوی یا حداقل واسطه‌های بلافاصله او، به سختی می‌توانستند به روایت مطلبی نیفزایند، یا حتی در مواردی شرح

گروه خود را با تفاسیر دیگر گروه‌ها ترکیب نکنند.

رساله‌هایی کوچک و بسیار محدود را که در چنین شرایطی نوشته‌اند می‌توان به دو دسته که تفاوت چندانی نیز با هم ندارند، تقسیم کرد: دسته‌ای از آن‌ها به حوادث ویژه (اخبار) و گروه دیگر به روایات مربوط به حوادث می‌پرداختند. به جز موارد استثنایی، هیچ کوششی برای یکی ساختن چنین روایاتی در قالب وقایع شماری انجام نشده است. تدوین دوباره این نوشته‌های کوچک قدیمی - که اغلب به دوران امویان و دوران آغازین عباسیان محدود است - چندان ساده نیست، زیرا رساله‌های کوچک که استنساخ نشده‌اند در نوشته‌های بزرگ‌تر و بهتر تحلیل رفته و فقط آثار مکتوب متأخر رونویسی شده‌اند، بنابراین نوشته‌های نخستین فراموش شده و به تدریج از بین رفته‌اند. بسیاری از این نوشته‌ها براساس الگویی واحد و برای استفاده امیر یا کسانی که به تاریخ توجه داشتند، بر روی اوراقی پراکنده تحریر شده‌اند. مشکل مضاعف را مولفانی به وجود می‌آوردند که به رساله مختصر خود عنوانی دقیق نمی‌دادند، یا نسخه بردارانی که رساله‌ها را جرح و تعدیل می‌کردند و یا همان عنوان را هم به نوشته‌ای کامل و هم به فصلی از کتاب اختصاص می‌دادند. با این همه، بی‌مبالاتی‌های دیگری نیز در اطلاعات مآخلاهایی ایجاد کرده است. در پایان قرون وسطی در مصر تمایلاتی به استفاده از منابع اصلی پیدا شد که برای مستندسازی پژوهش‌ها مطلوب بود؛ به ویژه در مورد ابن حجر عسقلانی مولف ((الاصابه فی تمییز الصحابه)). این امر نشان داد که هنوز احتمال پیدا شدن آثار کهن وجود دارد. به نظر می‌رسد در قرون وسطی تاریخ نگاری صوری نیز، در مورد روایات به استفاده از منابع گرایش داشت. اطلاعات ما براساس نقل‌های مورخان و در رأس همه نویسندگان همان قرن است که مطالب خود را از نوشته‌های دیگر تدوین می‌کردند. البته منظور نویسندگانی است که نقل قول‌های مستند و از نظر لفظی درست را به کار می‌بردند، نه نویسندگانی که روایت خلاصه شده‌ای را بدون هیچ استنادی نقل می‌کردند. بنابراین مشکل عمده، موثق بودن نقل قول‌ها و خلاصه‌های گزینش شده است. البته با مقایسه روایات نقل شده نویسندگان منابع اصلی با یکدیگر و در موارد استثنایی مقایسه آن‌ها با متن اصلی که ممکن است به طور اتفاقی باقی مانده باشد، می‌توان به میزان اعتبار آن‌ها پی برد. (5)

ویژگی آثار نخستین این است که از طریق روایان محلی یا روایان دیگر، بروز خارجی پیدا کرده‌اند. هر چند ناپیوستگی آثار تاریخی از دیگر نوشته‌ها جدا شود، اما مورخان استقلال کسب کردند و ایده خاص نویسنده از مطلب اصلی جدا شد. در اسلام و مسیحیت با گرایش بسیاری از محققان به اصول متعدد علمی، این وضعیت تقویت شد، هر چند نسل‌های بعدی پابند تمام اصول نبودند و زمانی که در حوزه علوم، تقسیم کار به وجود آمده بود، فردی مانند طبری هم می‌توانست مولف تاریخ باشد و هم مفسر قرآن. با وجود این، علوم نسبت به امروز انشعاب کمتری داشت اما شیوه‌های کار از اصول متفاوتی برخوردار بود.

در نیمه قرن دوم هجری، نخستین آثار بزرگ فقهی تکامل یافتند. در کنار نویسندگانی که به طور منظم [مطالبی را] به شیوه پرسش و پاسخ نگاشتند، افرادی مانند ابویوسف که شغل اداری معینی داشتند، در کتاب ((الخراج)) گاه ضمن سخنان خود، روایات مربوط به رفتار خلیفه یا حاکمی به ویژه عمر بن خطاب (حک 13-23ق) را می‌گنجاندند. بنابراین از همان زمان احادیثی با عنوان حدیث نبوی انتشار یافت. نویسندگان دیگر با روشی نه چندان متفاوت با روش‌های فقهی، به کمک احادیث مستند، درباره حادثه یا موضوعی واحد مجموعه‌های مختصری را تألیف کردند. ((کتاب الرده)) تألیف ((وثیمه)) (که لباس تجار ایرانی به تن داشت و احتمالاً ایرانی و متولد فسا بود) و ((وقعه الصغین)) نوشته ((نصر بن مزاحم منفری)) نخستین آثار به دست آمده از این نوع می‌باشند. ممکن است به علت ضدیت با عباسیان و طرفداری از امویان، چندین خلیفه اموی مورد توجه مولفان قرار گرفته باشند، همانند ((ابن عبدالحکم)) که توجه بیشتری به عمر بن عبدالعزیز داشت. چنین تمایلاتی دخالت علایق سیاسی - مذهبی را در نوشتن تاریخ ممکن می‌سازد. با این حال جای تعجب نیست که در تقریرات شیعی، آثاری درباره [امام حسین(ع)] و شهادت غم‌انگیز او(6) و هم چنین روایات مختصری درباره قیام مختار ابوعبید ثقفی تألیف شده باشد. نویسندگانی نیز داستان‌های فتنه‌های دوران آغازین اسلامی را تدوین کرده‌اند. این احتمال (کاملاً حدسی) وجود دارد که این آثار با التهاب ناشی از روی کار آمدن عباسیان ارتباط داشته باشند.

متون مربوط به ((فتوح)) تقریباً همان زمان تکمیل شدند. مهم‌ترین فرد در زمینه فتوح، واعدی است که مجموعه‌ای از مغازی را گردآورد و در ادامه آن فتوح را نگاشت. امروزه فتوح واعدی به طور کامل در دست نیست و تنها بخش‌های پراکنده کوچکی از آن در دیگر کتاب‌های فتوح باقی مانده است. تمام شواهد نشان می‌دهند که روایات او بسیار تخیلی بوده و مستند نمی‌باشند تا تأییدی بر اصل مستند سازی در نظر واعدی باشد. تنها محرك مطالعه تاریخ فتوحات، علاقه مندی به حکایات نادر و یا تفاخر طلبی امت و یا گروهی از آن نبود، بلکه هدف، استنباط اصول دقیق علمی و شیوه‌های فقهی برای تدوین قانون حکومتی بود. وجود احادیث زیاد در آثار تاریخی و رساله‌های فقهی به وضوح این امر را ثابت می‌کند. ((فتوح ابن عبدالحکم)) به فتح مصر و مغرب و اندلس اختصاص یافته است. (7) رساله مشهور ((بلاذری)) درباره فتوح، مشابه فتوح ابن عبدالحکم، اما متأخرتر و گسترده‌تر از آن است. بلاذری در پایان به نهادهایی می‌پردازد که پس از فتوح گسترش یافته‌اند، از جمله فصل مشهور آن به خاستگاه‌های ضرب سکه اسلامی اختصاص دارد که تنها خبر معتبر از این موضوع است و باید از قرنی به قرن دیگر تا زمان حاضر از آن استفاده شده باشد.

اندکی پیش از نیمه قرن دوم هجری چندین نوشته مهم به دست آمده است؛ زمانی که سیره (شرح حال پیامبر(ص)) و نخستین مجموعه‌های متنوع فقهی تکمیل شدند که رابطه آن‌ها با تاریخ بررسی خواهد شد. ((زهري)) (8) - محدثی که به تاریخ گرایش داشت - اندکی پیش از سقوط امویان و ((عوانه)) و ((ابومخنف)) تقریباً همزمان با به قدرت رسیدن عباسیان به نوشتن پرداختند. همزمان مولفانی حوادث متعدد را در یک روایت ممتد به هم پیوند دادند که در این نوع تألیف، توجه بیشتر به ترتیب زمانی ضروری بود. با وجود این، آنان چگونگی احیای منابع تاریخ خود را در سیر تحول تاریخ بشر ذکر نکرده‌اند. آنان شرح حال پیامبرانی را که نامشان در قرآن آمده بود پشت سر هم ذکر می‌کردند که سرانجام به محمد(ص) می‌رسید، با توجه به چند روایت معتبر به نظر می‌رسد ابن اسحاق نیز به این شیوه کار کرده باشد.

قرآن نقطه آغاز روایت تاریخ پیش از اسلام بود، اما اطلاعات بیشتری درباره آن دوران ارائه نمی‌داد. پس ضروری بود تا اطلاعات لازم از روایات و نوشته‌های غیر مسلمانانی کسب شود که قبلاً با وحی در ارتباط بودند. البته نمی‌توان احتمال داد که حتی

يك نويسنده مسلمان عرب، تورات و انجيل را به زمان اصلی خوانده باشد يا تاريخ های عمومی مسيحيان را که در قرون پيش از اسلام تکميل شده بودند، شناخته باشد. اما تازه مسلمانان بومی می توانستند ترجمه هایی - حتی از متون فلسفی و علمی - انجام دهند. در تاريخ عمومی، نويسندگان به دليل عدم دسترسي مستقيم به کتاب های مقدس، مجبور بودند به روايات شفاهی تازه مسلمانان هم نژاد خود اکتفا کنند و به ندرت می توانستند میان آن ها و نوشته های جعلی که همان زمان در شرق منتشر می شد، تفاوت گذارند. بنابراین تمام متون ((اسرائیليات)) (9) و ((قصص الانبياء)) (10) شکل گرفتند. عرب ها به اجداد خود در دوران جاهلی کمترین علاقه ای نداشتند، اما با ديگر اخلاف ابراهيم در تماس بودند از اين رو آنان وارث ادبيات دوگانه ای شدند که قسمتی از آن به عقايد کهن و قسمت ديگر به شجره نامه های قبیله ای اختصاص داشت. برجسته ترين نامی که با انساب پیوند یافت ((هشام کلبی)) بود.

سرانجام، ایرانیان - که نیاکان خود را به ياد داشتند و برای تجليل آنان در نظر اربابان جديد خود، به ویژه برای این اربابان - می کوشيدند ((خدای نامه)) های باستانی خود را به عربی ترجمه کردند. احتمالاً ((ابن مقفع)) پس از جلوس عباسيان، به نگارش آن اقدام کرد.

از این پس نويسندگان عرب تاريخ های مقدم بردوران اسلامی را با تاريخ کتاب مقدس، و ديگر قسمت ها را با تاريخ ایرانیان تکميل کردند. طبيعاً در ارائه تاريخ های مرتبط با مسلمانان، این امر، پيشرفت اندکی محسوب می شد، ایجاد نظم سال شمارانه میان این تکه ها به سختی امکان پذير است. با این حال به نظر نمی رسد این فرض صحيح باشد که در تاريخ انگاری اسلامی متون غير عربی تأثير قاطعی داشته باشند، هر چند ممکن است که این متون به ایجاد جو همدلی ديگر ملت ها با مسلمانان منجر شود، اما هر پيشرفتی در این زمينه نتیجه مستقيم نیازهای دنیای اسلامی - عربی بود. (بايد یادآور شد که برخلاف علوم يونان، محققان و مولفان، اغلب ميراث های تاريخ روم را بسط داده و به تاريخ يونان بی توجه بودند). از آن چه گفته شد برمیآید که تمام نويسندگان نخستين تاريخ، از عرب ها و موالی (عراقیان عرب زبان) بودند. ورود خراسانیان (مهم ترين عامل شهری و نظامی) در حکومت عباسيان به صحنه قدرت، که به سرعت عرب زبان شده بودند، از قرن سوم به بعد به پيدا شدن مولفان ایرانی منجر شد. آن ها شیوه های خاص خود را حفظ کرده یا توسعه دادند، بنابراین روش های متعدد در تاريخ نگاری در کنار هم حضور داشتند.

در طی این دوره ها شاخه تازه ای در تاريخ نگاری پيداشد که بلافاصله با شاهکاری به اوج رسيد. ضروری بود تا در يك پژوهش عمومی بتوان به همه اطلاعات ممکن درباره رهبران دو قرن گذشته اسلامی دست یافت تا هم جایگاه آنان در تاريخ تعيين شود و هم سندیت آن ها در انتقال حديث ارزيبی گردد. ((ابن سعد)) این نیاز را احساس کرد. نوشته او درباره اشخاص مورد مطالعه اش، در طبقه هایی مطابق با نسل های افراد مرتب شده بود که او به همين دليل آن کتاب را ((طبقات)) خواند. این مجموعه حجيم نه تنها به سبب ارزش ذاتی خود اهمیتی غير قابل وصف دارد، بلکه تنها منبعی است که اطلاعاتی را برای ما مهيا کرده که در اخبار منابع پيشين، اصلاح و تعديل و درنوشته های بعدی منجر به تغيير دیدگاه شده است. ((الانساب)) بلاذری طبقات دو نسل پس از نوشته ابن سعد را آورده که در بخش هایی با طبقات ابن سعد قابل مقایسه است. بلاذری نويسنده ای است که به موقع خود، به آن خواهيم پرداخت. در مقایسه با طبقات ابن سعد ((کتاب انساب الاشراف)) به سبب شيفتگی زياد به خلفای اموی و اطرافيانشان، ویژگی خاص دارد.

درباره زمان و چگونگی پيداشدن نظريه تالیف تاريخ متوالی، اطلاعات اندکی در دست است. دنیای اسلام به طور مستقل این نیاز را احساس کرد، زیرا تفسير اخبار مسئله ای مهم بود که با وجود داشتن اطلاعات مفصل، هنوز ابزاری را برای تفسير متون در اختيار نداشت. احتمالاً در این شیوه از شواهد باقی مانده در دسترس نیز بهره گرفته شد اما مطالعه عمیق تاريخ های موجود متأخر، به ویژه کتاب طبری، امکان تفاوت گذاشتن میان منابع شفاهی و مکتوب مورد استفاده مولفان نخستين را فراهم می سازد. کهن ترين تاريخ باقی مانده از آن ((خلیفه بن خياط)) است که درباره آن بحث خواهد شد، اما بدیهی است که او در این شیوه پيشگامانی داشت.

نويسندگان نخستين، اغلب حوادث سال های آغازين اسلامی را نگاشته و جانشينان آنان نیز ادامه همان حوادث را ثبت کرده اند. با این همه، درمورد اهميت تاريخی، اولويت به حوادث دهه های نخستين اسلام داده شد. این دهه ها در آثار مکتوب، حجم بسیاری را اشغال کرده بود، زیرا احاديث انبوهی درباره آن ها گردآوری شده بود. البته دليل اصلی رجحان این دهه ها در شکل گیری و حیات جامعه اسلامی نهفته است؛ حوادث آغازين، مشکلات بنيانی سیاسی - مذهبی را پيش کشيد که حل آن ها به ادامه همان حوادث کمک کرد.

گفتن این سخن بسیار پيش پا افتاده است که اغلب تمدن ها به متون تاريخی متخلق می باشند؛ متونی که تنها به ((جنگ ها و پادشاهان)) می پردازند. در حقیقت با وجود اغماض زياد، بیشتر متون تاريخی عربی - اسلامی را جنگ های خارجی و اختلافات داخلی پر کرده بود. اما این سخن به جا است که بسیاری از این اختلاف عقیده ها تأثير سیاسی - مذهبی مدت داری داشتند.

به طور خلاصه، اگر سير تاريخ را همان طور که وقایع نامه های بعدی ارائه داده اند در نظر بگیريم، این نتیجه به دست میآید که یافتن مورخ برای حوادث، حتی در مهم ترين آن ها، دور از انتظار است. این امر در مورد انقلاب عباسيان نیز صادق است. به نظر می رسد با وجود مکتوبات مجادلهميز، نخستين روايت جامع درباره عباسيان، حدود سه ربع قرن پس از واقعه و متعلق به ((ابن نطاح)) می باشد. این اثر در يك نسخه خطی گمنام کشف شد و با عنوان ((اخبار آل عباس)) و یا ((اخبار الدوله العباسيه)) چاپ شد. (به کوشش عبدالعزيز الدوری (بيروت، 1971)) بايد تاکيد کرد این اثر (که بايد آن را اصلی دانست) سندی است که در محتوا با مطلب نويسندگان عراقی (که به تواتر به ما رسیده است) تفاوت چندانی ندارد و تنها درنوشته يك نويسنده متأخرتر، به نام مستعار خراسانی، تا دو قرن بعد حفظ شده است. عبدالعزيز الدوری اثر به دست آمده را منسوب به ادعای خلافت و امامت عباسيان از طريق وارث جنیش محمدبن حنفیه و ابوهاشم می داند. اما مهدی، سومين خلیفه عباسی (حك، 158-169ق) حقوق خلافت را ميراث خاندان اعلام کرد. (11)

مولفان اخبار، مانند نويسندگان حديث - که اغلب یکی و یا شبیه هم بودند - به احزاب و تحریکات آن ها وابسته بودند، احتمالاً جهت گیری متقابل احزاب در مقابل یکديگر مهم ترين محرک نويسندگان در گزينش و نوشتن حوادث بود. پرداختن به این امر که

در نظر مولفان چه کسانی خواهند بود، ارزش چندانی نداشت. به هر حال نباید در این جنبه نوشته‌ها اغراق شود، زیرا با وجود رقابت‌های آنان هنوز تقسیم بندی فرقه‌ای نمود بارزی پیدا نکرده بود. البته بعدها تقسیمات فرقه‌ای به وجود آمد. بدیهی است کسانی که از این زمان سنی یا شیعه نامیده شدند، احادیث را براساس اعتبار طبقه اشخاص می پذیرفتند. این بدان معنا است که میان شواهد سندی مورد استفاده جانشینان امویان - یعنی عباسیان و شیعیان نخستین - تمایز ساختاری وجود ندارد، به تدریج به موازات تألیف آثار با حوزه گسترده تر، نوشته‌هایی به منظور اختصاص بیشتر به فرقه‌هایی از مردم پیدا شد.

ارائه مواد تاریخی براساس ترتیب زمانی، سبب تنظیم وقایع به شکل سالنامه‌ها شد که در آن‌ها وقایع به صورت سال به سال ذکر می‌شد. این نظام تألیفی در کتاب‌های قبل از اسلام و کتاب‌های اروپایی قرون وسطی رایج بود. شاید گفتن این نکته سبب تناقض شود که نویسندگان عرب - البته نه همه آن‌ها - با آگاهی مجملی از رواج شیوه فوق، به این ضابطه نوشتاری رسیدند. البته باید متذکر شد که منظور سال قمری است نه سال شمسی. در واقع - همان‌طور که معلوم است - اعراب مسلمان از آغاز برای اهداف اداری خود ((هجرت)) را به عنوان مبدأ تاریخ پذیرفتند. کهن‌ترین اوراق پراکنده دوره اسلامی این مطلب را ثابت می‌کند. اساساً اگر چه قسمت اعظم اطلاعات مورخان به طور شفاهی و بدون تاریخ دقیق به دست آمده است، اما هنگامی که آنان با اسناد مکتوب اداری تاریخ دار برخورد کردند آن اسناد را در متون خود با همان تاریخ کار بردند. ((تاریخ خلیفه بن خیاط)) که اخیراً بررسی و چاپ شده است و سال شمار گم شده ((ابوالحسن زیادی)) دو نمونه بسیار قدیمی می‌باشند که در آن‌ها نمودی از سال شمارها را می‌یابیم و به اواسط قرن سوم باز می‌گردند. این مجموعه ((تاریخ علی السنین)) نام داشت که بر نوعی نوآوری در تاریخ دلالت می‌کند. بنابراین، شکل سالنامه‌ای ارائه حوادث در قسمت عمده تاریخ نگاری و در نوشته‌های اسنادی که چندان اقتضای این شیوه را نداشتند، به کار برده شد. اما سالنامه‌ها دیگر، شامل تقسیمات تاریخی حکومت‌ها یا دولت‌ها نبود. این نوع ترتیب حوادث، مراجعات هم‌عرض به نوشته‌ها و پیدا کردن وقایع مشابه را در هر کدام از نوشته‌ها آسان می‌نمود. با این حال در برخی کشورها از جمله ایران و مصر، خود حکومت‌ها با جامعیت بیشتر و بدون در نظر گرفتن دیگر تمایزات سال شمارانه با تاریخ برخورد می‌کردند. می‌توان گفت که در این زمان نگارش تاریخ، حتی هنگامی که مولفان آن به نوشتن دیگر مطالب سرگرم بودند، طبقه مستقلی را تشکیل داد. این سبک به زودی ((تاریخ)) نامیده شد. احتمالاً ریشه این کلمه به زمان و تاریخ قمری مربوط می‌شود و نمی‌توان آن را به هیچ شاخه زمان سامی پیش از اسلام مربوط دانست، اما تاریخ تعریف دقیقی، معادل با لغت لاتین history ندارد. خواهیم دید که این لغت را می‌توان در مورد نوشته‌هایی با مقوله‌های مختلف به کار برد، اما زمان نخستین کاربرد آن نیز مشخص نیست، یکی از نمونه‌های کهن آن ((تاریخ البخاری)) است که فهرستی از منابع اصلی و ناقلان حدیث می‌باشد. خلاف این امکان نیز وجود دارد که نوشته‌های دیگری نیز به عنوان ((تاریخ)) و ((اخبار)) و یا دیگر عناوین مطرح شوند.

در این دوره نویسندگان پیشگام که ((مدائنی)) در راس آنان است، آثاری را خلق کردند که مورد استفاده طبری و دیگران قرار گرفت. از طریق مدائنی بسیاری از پیشینیان او نیز شناخته شدند. به طور کلی عراقیان پس از سقوط امویان که با کنار گذاشتن شدن سنت تاریخ نویسی سوری همراه بود، در این کار شرکت داشتند. این دوران، عصرنگارش تاریخ شهرها بود که درباره آن بحث خواهد شد.

اگر چه این دوره از تاریخ نویسی حدوداً در سال 300ق با نوشته طبری به اوج رسید، اما نویسندگانی چون ابن قتیبه، یعقوبی، ابوحنیفه دینوری - که طبری پیش تر و بی اطلاع از آنان بود - اغلب با استفاده از همان منابع طبری، سعی می‌کردند مطالب خود را به صورت اجمال و با ترکیب خاصی بیان کنند. شهرت ابن قتیبه در میان نسل‌های بعدی به اثر تاریخی مختصر او یعنی ((کتاب المعارف)) باز می‌گردد، اما فعالیت‌های دیگر، از جمله تألیفات دین شناسی در این میان بی‌تأثیر نبود، زیرا تحصیل کردگان بغداد و منشی‌های دولتی ملزم به دانستن طرح کلی آثار او بودند. مطابق اطلاعات نه چندان عمیق ما، او از زمره کسانی است که در تشکیل نهاد تسنن که در زمان متوکل بروز کامل یافت، نقش داشت. او دانشمند نبود و نوشته‌هایش نیز نشان می‌دهد که هدف او جمع‌آوری مجموعه‌های متنوعی از اطلاعات در موارد ذکر شده و دیگر موارد بود.

ابوحنیفه دینوری و یعقوبی کاملاً با ابن قتیبه متفاوت اند. زمانی که هنوز تشیع با اهداف رسمی به وضوح تبیین نشده بود و شیعیان مناصب خلافت را در تصدی داشتند، آنان هر دو شیعه بودند. ابوحنیفه دینوری، ایرانی آزادیخواهی بود که از میان علوم مختلف به گیاه شناسی علاقه داشت. کتاب تاریخی مختصر او ((اخبار الطوال)) نشان دهنده جریان‌های است که در سراسر تاریخ نگاری ایران، چه در آثار مکتوب به فارسی و چه زبان عربی، یافت می‌شود. در این روش تنها تاریخ ایران قبل از اسلام و تاریخ دوران اسلامی مطرح و مورد علاقه است. این مسلمان تقریباً در سکوتی کامل، تاریخ پیامبر اسلام(ص) و فتوحات عرب را نادیده گرفته است.

هر چند یعقوبی عرب بود و مدتی از زندگی شغلی خود را در ایران گذراند اما از جهاتی به مسیحیت هم گرایش داشت، اگر چه این گرایش تا پایان عمر او که ((کتاب البلدان)) را نوشت، دیده نشد. او در البلدان به تمام مناطق دنیای اسلام پرداخت که در کتاب ((تاریخ)) خود مجال توصیف آن‌ها را نیافته بود. نخستین مجلد تاریخ، بدون نظم و ترتیب، وقایع پیش از اسلام را در بر گرفته است و تمام مردمانی را نام می‌برد که در آن روزگار، متمدن خوانده می‌شدند. او نام بنی اسرائیل، نخستین مسیحیان، سریانی‌ها، آشوری‌ها، بابلی‌ها، هندی‌ها، یونانیان، ایرانیان، مردمان شمالی از جمله ترک‌ها، چینی‌ها، مصری‌ها، بربرها، حبشی‌ها، بخاری‌ها، سودانی‌ها، سیاه و بالاخره اعراب پیش از اسلام جزیره العرب را (بدون ذکر نام ساکنان اروپای غربی) ذکر می‌کند. او هم چنین درباره تأثیر آب و هوا بر انسان نیز کتابچه‌ای نوشته است. مجلد دوم کتاب تاریخ او به تاریخ اسلام و خلافت تا سال 259ق می‌پردازد.

باید توجه داشت که ((بلادری)) نیز نویسنده همین دوره بود. او نیز برای طبری ناشناخته بود، اما در همان حوزه کار می‌کرد و تقریباً از منابع مشابه او استفاده کرده است.

((ابو جعفر محمد بن جریر طبری)) (متوفای 310 ق) و کتاب تاریخی بزرگ او ((تاریخ الرسل و الملوك)) نقطه عطفی در سبک تاریخ نویسی قدیم و سبک جدید است. در این کتاب يك یا دو نسل در تاریخ نویسی با هم تداخل پیدا می‌کنند. با وجود

طبری روش حدیثی به اوج و پایان خود رسید، زیرا دیگر امکان ادامه این روش وجود نداشت. مقایسه اثر طبری با آثار ابن قتیبه، یعقوبی، یا ابوحنیفه دینوری از نظر مقطع زمانی تا حدی نادرست است.

جای بسی تعجب است با وجود این که طبری طی نسل های متممادی و تا حتی امروزه نیز به عنوان مجسم کننده کل تاریخ مطرح است و حداقل قرن ها در آن پیشگام بود، هیچ نوشته ای درباره او وجود ندارد. هر چند که تاریخ نگاری اصلی ترین عامل شهرت او در میان آیندگان است اما او نویسنده نخستین تفسیر بزرگ قرآن و حقوق دانی برجسته نیز بود. هنگامی که نویسنده ای در شاخه و سبک دیگر علوم فعالیت کند امکان تغییر سبک او وجود دارد، اما نباید او را فرد دیگری دانست؛ به ویژه زمانی که نوشته های او در نظر جامعه مهم باشد. بی تردید طبری و سبک او باید مورد مطالعه قرار گیرد و چون مطالعات دیگری در این زمینه انجام نشده است، قطعاً سخن مادر مورد او کافی نخواهد بود. (12)

شهرت طبری سبب سوء تفاهم هایی شده است. جمعآوری مدارک شخصی در مورد وقایع خاص، نقطه آغازین روش محدثان بود که طبری نیز از آن شیوه بهره گرفت. با این حال در زمان طبری امکان استفاده از روش پرسش و پاسخ برای زمان های قدیم که او به آن ها می پرداخت، وجود نداشت، او تنها آن شیوه را در مورد وقایع متأخرتر به کار می برد. طبری در شرح و تفصیل حوادث دوران خود بسیار محتاط بود، زیرا در بررسی دوران های کهن براساس روش حدیثی، نمی توانست میان منابع مقایسه ای انجام دهد، به این ترتیب می توان او را آخرین حلقه از زنجیره انتقال شفاهی مطالب دانست. پیش از او هیچ نویسنده ای برای یافتن مدارک و نگاشتن تالیفات از روش تطبیقی استفاده نکرده بود، اما طبری اساس کار خود را بر همان مدارک مکتوب نهاد. حلقه های ناقلان (اسنادهای) او تقریباً همان اسنادهای پیشینیان بود. در موارد خاص برای انتقال حدیث، او از آخرین شخصی که از او حدیثی خوانده یا شنیده بود، اجازه رسمی می گرفت، و در موارد دیگر اطلاعات را از آثار معتبر باز آفرینی می کرد. در هر مورد، فهرست ناقلان از آخرین شخص آغاز می شد و به عقب و پیشینیان او باز می گشت، گاه تشخیص نخستین تالیف مکتوب از شاهدهی که حادثه را نگاشته مشکل است. در حل این مسئله همانند نویسندگان (13) جدید می توان به پیشینیان شناخته شده طبری مانند ((ابن ندیم)) و کتاب ((الفهرست)) او یا حتی قدیم تر از او به ((ابن حجر عسقلانی)) و به ویژه کتاب ((الاصابه)) مراجعه کرد. در واقع مطالب فوق براساس تحقیقات درباره نخستین نویسندگان اخبار و تاریخ بیان شده است و نمی توان ادعا داشت که هر کدام از آن ها کامل و جامع می باشند.

باید توجه داشت که طبری از وجود معاصران خود یا حتی پیشینیان نزدیک خود بی خبر و یا شاید نسبت به آن ها بی توجه بود. نادیده گرفتن یعقوبی یا ابوحنیفه دینوری، احتمالاً به دلیل عقاید و سبک نگارش آنان بود که با روش کار طبری تفاوت داشت. بلاذری همان شیوه طبری را به کار می گرفت و از منابع او اطلاع مستقیم داشت [که این امر اندکی عجیب به نظر می رسد!]

تنها مشکل عمده ساختاری این است که آیا می توان به نقل های طبری اعتماد کامل داشت یا نه؟ در مقایسه او با مطالب دیگر مولفان و یا مقایسه با مطالب مستند نتیجه مثبت بود، اما این بدان معنا نیست که الزاماً این نقل ها کامل اند، زیرا امکان حذف عبارات تکراری یا مطالب مخالف عقاید او وجود دارد. طبری به عباسیان وفادار بود و با وجود این که می توانست از منابع دیگر گروه ها که عقاید مخالف جامعه سنی نداشتند، استفاده کند اما ترجیح داده است از این کار خودداری کند.

نوشته طبری مجموعه ای ماندنی از وقایع برای نسل های پس از اوست که در زمان عباسیان، در قرن دوم، وجود خود را نمایان ساخت. این نوشته نسل های بعد را از انجام کار مشابه بر حذر داشت، شاید همین امر علت از بین رفتن تدریجی بیشتر نوشته های ابتدایی باشد. با این حال باید در این مورد احتیاط بیشتری داشت. طبری نگاشتن تاریخ تمام مسلمانان را مد نظر داشت یا حداقل براین اعتقاد بود. در واقع اگر چه او به سوریه و مصر سفر کرد اما از این کشورها نسبت به نیمه شرقی خلافت بسیار کم سخن گفته است. نادیده گرفتن مسلمانان نیمه غربی خلافت از توجه خوانندگانی چون ((عرب بن سعد قرطبی)) دور نمانده است، زیرا شهرت طبری، با وجود فاصله زیاد، نزد آنان شناخته شده بود. مورخان امروزی، کوشش های طبری را پایه و اساس همه تحقیقات سه قرنی می دانند که او آن ها را بررسی کرده است، اما مطالب او باید با مطالب نویسندگان دیگر تکمیل شود.

دوره کلاسیک

شهرت طبری به اندازه ای بود که بیشتر مورخان در مقایسه با او ارزیابی شدند، با این حال او به سبکی پایان داد که قرن ها نویسندگانی پای بند آن بودند. افراد دیگری کوشیدند تا نوشته طبری را با اقتباساتی از منابع کهن تکمیل کنند. کسانی که تاریخ دوره های بعد را نوشته اند اغلب مطلب خود را از پایان نوشته طبری آغاز کرده اند. البته باید یادآور شد که چند سال پایانی کتاب، به طور کافی بررسی نمی شد. آنان برای نگاشتن وقایع دوران های جدید علاوه بر منابع، به روایات شاهدان زنده یا مجموعه های شخصی افراد نیز دسترسی داشتند و می توان گفت که آنان نیز روش ((محدثان)) را دنبال می کردند و در مسائل اساسی، برداشت متفاوتی با طبری داشتند. کارمندان اداری مسلمان دیوانسالار به حفظ اسناد و مدارک عادت داشتند. آنان نسخه هایی از مکاتبات خلفا و حکام، مراسلات آن ها و به ویژه ابلاغ های رسمی را که از طریق پست یا مأموران و خبرچینان محلی دریافت می شد، نگاه می داشتند. این مدارک امکان ایجاد ثبت ژورنالیستی را فراهم کرد که در آن ها وقایع به ترتیب نظم تاریخی یا حداقل بر اساس ترتیب ورود ابلاغ های رسمی ثبت می شد.

گاه در آغاز و پایان سال، ناهماهنگی به وجود می آمد و ابلاغ های آغاز سال اشتباهها در پرونده سال پیش قرار داده می شد، مانند حادثه ای که در ذالحجه رخ داده بود و در وقایع محرم پیدا می شد، مورخ آن را به سال بعد انتقال می داد یا هنگامی که متوجه اشتباه می شدند آن واقعه را به محرم سال پیش ارجاع می دادند. با این حال آنان گاه اشراف خود را به منابع قدیمی تر از دست می دادند به طوری که ممکن بود ناآگاهانه همان واقعه را دوباره بنویسند، یا ممکن بود دو حادثه مجزا در یک تاریخ توصیف شوند (البته اشتباهات نسخه برداری منظور نیست). با وجود دقیق نبودن اطلاعات ما، مورخان مطمئناً به بایگانی ها دسترسی داشتند و هنگامی که نوشته ماهیت نیمه اداری داشت یا مورد تصویب امیر و یا وزیری بود، آنان از مدارک مورد نیاز خود نسخه برداری می کردند. با وجود این که طبری و دیگر نویسندگان از اسناد موجود استفاده می کردند اما تا این زمان اسناد در یک چهارچوب مرتبط به خود قرار نداشتند، درحالی که از این به بعد، روایات شاهدان عینی مطابق یک

طرح آرشویی اصلاح می شد، این آرشوها به دلیل استفاده ای که از آن ها می شد به خوبی حفاظت می شدند تا جایی که در آغاز قرن نهم ((قلقشندی)) از آن ها در کتاب خود ((صبح الاعشی)) بهره گرفته است.

اگر چه طبری برای خود کتاب می نوشت اما به سبب نوشته هایش موقعیت رسمی به دست آورد. در بغداد پس از او نویسندگانی به این موقعیت رسیدند اما در حوزه خود نیازی به همکاری یا رقیب نمی دیدند. با رسیدن اخبار دیگر مناطق جامعه، مواد کار برای شعبه های دیگر تاریخ نویسی فراهم شد. نکته قابل توجه این است که به احتمال قوی به مدت يك قرن و نیم حرفه تاریخ نگاری در دست خاندانی از ((حران)) بود. این خاندان غیر مسلمان و صابئی بودند که در پایان نسل چهارم اسلام آوردند. نخستین فرد از آنان ((ثابت بن سنان)) ریاضی دانی بود که تا سال 360 ق زیست. به جز قسمتی از مجموعه ای درباره ((قرامطیه)) که احتمالاً اقتباسی از منابع اصلی است، هیچ يك از آثار او مستقیماً به دست نیامده است. این مجموعه تنها منبع کل تاریخ نویسی عراق است که تصادفاً نویسنده ای مسیحی به زبان عربی آن را نگاشته است. به نظر می رسد این اثر ترکیبی از دو گروه منابع برگرفته از ابلاغ های رسمی باشد؛ گروهی که براساس فهرست حوادث به شرح و تفصیل می پردازند و گروهی که وقایع را روز به روز ارائه می دهند. نسخه ای از گروه دوم به طور خلاصه در بخشی از تاریخ ((محمد بن عبدالملک همدانی)) باقی مانده است. به طور دقیق مشخص نیست که ((ابو اسحاق ابراهیم بن هلال صابی))، برادر زاده ((ثابت)) کار عموی خود را تا چه حد ادامه داده است. ابواسحاق برای کار موقعیت بسیار مناسبی داشت، او منشی و کاتب خلیفه بود. ((مسکویه)) (متوفای 421 ق) به این افراد با عنوان ((وقایع نگار)) اشاره می کند. نقش ابواسحاق در تاریخ بیشتر به نوه اش ((هلال بن محسن بن ابراهیم صابی)) ارتباط می یابد، اما ((عضد الدوله)) در حاکمیت آل بویه، هلال را به زندان انداخت. او با نوشتن تاریخ سلسله آل بویه که تا حدی به لفاظی و کنایات مزین شده بود، از زندان رهایی یافت. این احتمال وجود دارد که نوشته ای جدید الکتشف درباره تاریخ محلی ایالات جنوبی دریای مازندران؛ تالیف نیمه اول قرن چهارم، تا حدی با نخستین جلد ((کتاب التاجی)) ترکیب شده باشد (عنوان تاجی از ((تاج الملّه)) یکی از القاب عضدالدوله گرفته شده است). ((ابن اسفندیار)) بعدها به هنگام نوشتن تاریخ طبرستان از این کتاب بهره جست. دیدگاه بسیار نامطلوبی درباره صحت و اهمیت اطلاعات و نحوه شکل گیری اثر هلال وجود دارد.

با این همه، هلال صابی ثبت وقایع را تا سال 427 ق، اندکی پیش از مرگ خود، ادامه داد. اما تنها بخش سه ساله ای از تاریخ او، شامل ثبت رسمی وقایع، باقی مانده است. اما اقتباس هایی که بخشی از آن در ((مرآة الزمان)) اثر ((سبط بن جوزی)) باقی مانده است، به ویژه در حوادث مربوط به نواحی خارج از عراق، روایات را مفصل تر و متوالی تر نشان می دهد. تاریخ هلال را پسرش ((قرص النعمه محمد)) تا سال 479 ق ادامه داد، احتمالاً او در همان سال در گذشت. این بخش نیز در مرآة حفظ شده است. تاریخ هلال به جای توجه بخش به بخش و روز به روز به وقایع، با نظم دادن روایات معتبر دریافتی، گزارش های بسیار ارزشمندی فراهم آورده است. سرانجام اگر چه محمد بن عبدالملک همدانی از این خاندان نبود اما به عنوان فردی شناخته می شود که در روند تاریخ نویسی - که تا زمان خود، یعنی آغاز قرن ششم ادامه داد - تغییر کلی ایجاد کرد. با وجود تأکید منابع مغرب اسلامی بر زیاد بودن نسخه های کتاب او و پراکندگی در محدوده جغرافیایی گسترده، فقط بخش نخست آن به دست آمده است. در نواحی دیگر نیز تالیفاتی در ادامه نوشته طبری تالیف شد؛ مانند ((عرب بن سعد قرطبی)) از اسپانیا و ((ابو محمد عبدالله بن احمد بن جعفر الفرقانی)) (متوفای 362 ق) ترکی از آسیای مرکزی که اخشیدیان او را به مصر فرستادند. مسکویه نیز ((تجارب الامم)) خود را براساس نوشته طبری و دیگر تاریخ ها تالیف کرد که تا سال 373 ق را شامل می شود.

مسکویه فیلسوفی طرفدار فرهنگ زمان خود بود، او مورخی بود که از نظر ثبت مدارک در طبقه خاندان ((صابی)) قرار می گیرد. در زمان او وقایع نامه هنوز اساس اطلاعات بود و او با تحقیق در بایگانی ها و مذاکره با دوستانش در بغداد، دامنه اطلاعات خود را وسعت داد. هر چند او بیش از يك مورخ عادی بود، اما شیوه بسیار ساده ای داشت که تاریخ به هدف سودمند او کمک می کرد. سبک او در تاریخ هم عملی بود و هم تجربی، در حقیقت، امیران به قصد آموختن تاریخ و یا درس هایی از حکومت های خوب یا بد، او را می پذیرفتند. روایت او از نظر تربیتی جایگاه برتری داشت. به نظر می رسد او در رأس تمام افرادی بود که درگیر مسائل حکومتی بودند و صفحاتی را به حکومت ((اقطاع)) دادند. او تا سال 430 ق زیست، اما تجارب را حدود 380 ق در دوران آل بویه تکمیل کرد. در این زمان شخصی مانند او یا ((ابوالحسن توحیدی)) (متوفای 400 ق) آزادانه می توانست درباره اغلب مسائل رایج در دربار صحبت کند. مسکویه با هر هدفی که داشت در آوردن. اشاره های تالیفی و توضیح آن، روش برجسته ای داشت. در این سبک، او از تاریخ سال شمارانه استفاده اندکی نمود، اما نوشته هایش ارزش جامع و گسترده ای دارد، زیرا يك قرن پس از او، ((ابوشجاع ظاهر الدین رودآوری)) وزیر خلیفه تحت نظر سلجوقیان، با وجود تفاوت روش با مسکویه، کار او را به همان روش تکمیل کرد. این نسخه خطی باید دوباره به پایان تاریخ هلال صابی پیوند خورده و تکمیل می شد تا نزد کسانی که از آن استفاده می کردند، ثابت شود که همان اثر یکبار دیگر تدوین شده است. قرنی که با طبری آغاز شد از بهترین دوران های تاریخ نویسی عراق و دیگر نواحی اسلامی بود. نام ((ابوالحسن علی مسعودی)) به دلیل سبک خاص او از درخشنده ترین نام ها در تاریخ نگاری است. او سیاحی خستگی ناپذیر از خاندانی بزرگ بود که با ذهنی پر حرارت و علاقه مند سه اثر بزرگ تاریخی تالیف کرد. ((اخبار الزمان))، تالیف بسیار گسترده ای است که باید آن را به مانند معدنی به حساب آورد، شاید او هرگز نسخه کاملی از آن را برای انتشار آماده نکرد و یا حجم زیاد آن مانع توجه نسخه برداران و خوانندگان به آن شد. ((مروج الذهب)) که سبب شهرت مسعودی شد، حجم زیادی داشت اما در قسمت نخست آن، مقدمه جغرافیایی مفصل آن قرار داشت که مولف، تاریخ علمی را با برداشت های شخصی خود از پدیده های زمین و دریا، در این قسمت ترکیب کرده بود. در مجلد بعدی، تاریخ سه قرن نخستین اسلامی، خلیفه به خلیفه و بدون ارتباط، با ترتیب گاه شماری دقیق آمده است اما با نظری عمیق تر می توان دید که تاریخ این حکام حادثه به حادثه ذکر شده است. منابع او اغلب همان منابع طبری و دیگران است، سبک او ساده و روایی است که گاه سبب شیفتگی می شود و دلیل موفقیت او می باشد.

در حقیقت با قضاوت براساس مدارکی که خود مسعودی ارائه می دهد، او نوشته های زیادی داشته که از توجه زندگی نامه نویس ها و کتابنامه نویس های دوران میانی دور مانده است. دلیل آن را اغلب، شیعه بودن او دانسته اند که همزمان با

پیروزی ((بویهایی)) بر بغداد شیوع داشت. از طرف دیگر مروج الذهب نه به امامان که به خلفای عباسی می پردازد. مورخان بسیاری از مسعودی نقل کرده اند، اما نمی توان گفت که مروج الذهب بر ساختار و تصور تاریخ نگاری به معنای خاص، تأثیر گذاشته است.

((حمزه بن حسن اصفهانی)) (متوفای 360ق) و ((صولی)) دو نویسنده دیگر این زمان می باشند. اصفهانی در طرح تاریخ عمومی خود با وجود گنجاندن تمام مردمان، سبک اختصاری دارد. ((ابو بکر محمد بن یحیی صولی)) از گروه دیگر نویسندگان است. او درباری و معلم خصوصی خلفا بود که در ((کتاب الاوراق)) خود بدون هیچ نمود دیگری به بخش هایی از تاریخ پرداخته و در آن مجموعه های شخصی و روایات شاهدان را با نقل هایی از اشعار و حتی خاطره شطرنج بازی، جمع کرده است. رشد نهاد وزارت به نگارش تاریخ وزرا منجر شد. کتاب ((ابن عبدوس جهشیاری)) - که هلال صابی آن را تا قرن بعد ادامه داد - درباره وزارت و جزئیات اداری این مقام عالی بود. از کتاب ((رسوم دار الخلافه بغداد)) نیز می توان نام برد. (14) اکید بر درگیرهای عقیدتی رایج سبب شد تا نوشته هایی به مطالعه فرقه ها و تشیع اختصاص یابد که با ((مقالات الاسلامیین)) اثر ((علی بن اسماعیل اشعری)) و ((فرق الشیعه)) منسوب به ((ابو محمد حسن بن موسی نوبختی)) آغاز می شود، هر چند این کتاب ها ماهیت عقیدتی داشتند اما اطلاعات تاریخی نیز در آن ها آمده است. هم چنین باید از کتاب ((البدء و التاریخ)) در رساله ای در تاریخ عمومی با هدف مقایسه مذاهب، اثر ((مطهر مقدسی)) نام برد. تقریباً همزمان با نوشته های ملل و نحل، نسل تازه ای از تاریخ نویسی به شکل فرهنگ های زندگی نامه ای و تاریخ شهرها به وجود آمد. تاریخ شهرها پیش از این وجود داشت اما حاوی مجموعه های زندگی نامه ای نبود. ((کتاب البغداد)) از ((ابن ابی طاهر طیفور)) کتاب عمومی تاریخ خلافت و در ارتباط با پایتخت آن، شهر بغداد، می باشد. ((تاریخ مکه)) و ((ابن الارزق الفارقی)) با دیگر تاریخ های مکه که ادامه آن می باشند، تاریخ شهر بودند. در حالی که ((تاریخ موصل)) اثر ((ابو زکریا الطبری)) تاریخ عمومی بین النهرین علیا است. نیمه باقی مانده تاریخ قم نیز روایت تحقیقاتی از ساخت اداری آن سرزمین است. ((تاریخ بخارا)) اثر ((نرشخی)) نیز تاریخ سلسله سامانیان می باشد. متون ((فضایل)) نیز در این حوزه جای می گیرد که از شایستگی های عمومی شهرها و مناطق بحث می کند و نقل هایی درباره ارزش شهرها در کنار هم آورده است. البته این روایات بیش از آن که باستانی باشند، تاریخی اند.

به طور عمومی هدف نویسندگان، تاریخ نویسی نبود، بلکه از وجود تاریخ برای انتقال آسان تر اصول و فرهنگ های متعدد استفاده می شد. از این رو نویسندگان سبک ساده ای را پذیرفتند که امکان توضیح موارد ضروری را فراهم می کرد. البته استثناها نویسندگانی هم از حکومت اجتناب داشتند. مقدمه و عبارات اهدای کتاب ها نشان می دهند که عامل نوشتن این کتاب ها شهرت حامیان مورد خطاب آن بوده است. زمانی که حامیان مورد نظر شاعران بودند، آزادانه نقل هایی از آنان ساخته می شد. ستایش امیران به افراد جزئی اقدام می داد، مانند ((التاجی)) نوشته ((ابواسحاق ابراهیم بن هلال صابی)) با توجه به لقب عضدالدوله که ((تاج المله)) بود و ((تاریخ محمود غزنوی)) نوشته ((عتبی)). نویسنده این کتاب ایرانی و نفوذ متون ایرانی در آن امکان پذیر بود. در تاریخ نویسی نیز همانند دیگر حوزه ها عبارات زیبا و شاعرانه به کار می رفت. نفوذ افرادی مانند شخصیت صلاح الدین ایوبی، به سبک جدیدی منجر شد که ((عماد الدین محمد بن کاتب اصفهانی)) (متوفای 597ق) در دوره بعد به آن سبک نوشت. چنین نویسندگانی تاریخ را بخشی از ادبیات می دانستند و می خواستند از آن برای نشان دادن ذوق هنری خود استفاده کنند. البته نباید در این جنبه زیاد اغراق کرد، زیرا گروهی اندک از نویسندگان - حداقل پیش از دوران ممالیک - هرگز برای نغاب زدن یا تکذیب حقایقی که قصد بیان آن را داشتند عبارات پر زرق و برقی به کار نبرده اند، البته هر نویسنده ای در روایت جزئیات، سبک ویژه ای داشت که گاه تحت نفوذ سخن روز قرار می گرفت. در حقیقت صداقت مورخ از نقل ها و مدارک او شناخته می شد. در مقایسه سبک های مزین و پر تکلف با سبک ساده، نوع دوم نتیجه بهتری داشت. نویسندگان نخستین اغلب عنوان ساده ای به آثار خود می دادند، اما بعدها عناوین مزین شده در متون رایج به کار رفت که برجسته ترین آن ها به عنوان مثال ((مروج الذهب مسعودی)) است؛ با این حال اندکی بعد دوباره آثار نویسندگانی مانند ((عز الدین ابن اثیر)) یا ((ذهبی)) با عناوین ساده نامیده شدند، مانند: ((الکامل فی التاریخ)) و یا ((تاریخ اسلام)).

در دیگر اصول، یکی از نخستین توجهات نویسندگان تاریخ، یافتن حداقل يك الگوی نوشتاری در موضوعاتی از زمان های قبل بود که علاقه آنان را به خود جلب می کرد. در مقایسه با اروپا، نوشتن تاریخ آسان تر بود، زیرا توزیع کاغذ و ترویج درجاتی از فرهنگ، در حوزه جغرافیایی گسترده ای انجام می شد که برای اشخاص طرفدار آن مناسب و افزایش تعداد استنساخ های آثار، پاسخ نیاز آنان بود. علاوه بر این همانند اروپا، مسافرت هایی ((در طلب علم)) انجام می شد که امکان پرکردن خلاهای علمی را فراهم کرد. در این مورد نیز نباید اغراق کرد، زیرا تألیف متون حتی در مسائل مورد علاقه عموم، مانند حقوق و ادبیات، میان مکاتب منطقه ای پراکنده شده بود. این امر در مورد تاریخ کار بردیشتری دارد، زیرا مقید شدن نویسندگان و خوانندگان به منطقه ای خاص، اغلب مانع گزارش حوادث دیگر نواحی می شد. بنابراین میان نوشته های مربوط به مناطق بزرگ، و مراکز شناخته شده فرهنگی با آثار محدود به قلمروهای کوچک، نوعی عدم تناسب به وجود آمد. این مطلب، علت کمتر بودن آثار مربوط به محدوده های جغرافیایی بزرگ تر را نسبت به نوشته های مربوط به مناطق متوسط و کوچک، بیان می کند. گاه جنگ ها و دگرگونی های تجاری به ظهور مجلدات اثری در همان محل منجر می شد، بنابراین نویسندگان اطلاعات خود را در باره آن حوادث به آسانی تألیف می کردند. البته گاه مدتی طول می کشید تا آثار مهم شکل بگیرند. نویسندگان از نحوه دستیابی به مواد کار خود اطلاعات اندکی ارائه داده اند. برخی از آنان، بسیار ثروتمند بودند، لذا تعداد زیادی کتاب می خریدند. بسیاری از نویسندگان نیز به تدریج به کتابخانه ایران، مساجد و مدارس مراجعه می کردند. استاد یا شاگردی که امکان ورود به چنین کتابخانه هایی را داشت، یا از روی کتاب ها یادداشت بر می داشت یا مطالبی را که استادش می خواند و دیکته می کرد یادداشت می نمود. در مواردی برای استفاده از کتابخانه شخصی امیری، باید با او مشورت و کسب اجازه می شد. در نتیجه گاه تعداد متون این نویسندگان بسیار بود. مولفان نیز می کشیدند تا برای آگاهی خوانندگان آثار خود، شرایط ایده آل و اطلاعات قابل وصول فراهم کنند.

مدتی طول می کشید تا نوشته ای پس از تکمیل شدن شناخته شود. اغلب آثار، خوانندگانی بیش از حوزه جغرافیایی خود نداشتند. تعداد نسخه برداران نیز به شهرت و توانایی نویسنده در پرداخت پول بستگی داشت. مسائل خاص که باید مورد

توجه قرار گیرد تاخیر در توزیع اثر یا حوزه های تحت پوشش آن می باشد. استفاده کنندگان یا صاحبان کتاب اغلب پس از قرائت کتاب، برداشت خود را به حاشیه نسخه خطی اضافه می کردند. (15)

در کنار مورخی که به طور مستقیم با منابع اصلی کار می کرد، افراد دیگری نیز با انتقال حوادث به مورخ کار را ادامه می دادند که هرگز خود را در تحقیقات درون بایگانی ها نشان نمی دهند، بایگانی ها حتی در تحقیقات تحت نظر حکومت ها زمانی طولانی قابل دسترسی و استفاده نبودند، زیرا دسته ای از اسناد مالی در آن ها حفاظت می شد که ممکن بود در موضوعی خاص مثل تاریخ ویران، مفید باشد ولی وقایع نگاران توجه چندانی به این اسناد نداشتند. هیچ نشانه ای در گرایش مولفان به کتبی خوانی یا سکه شناسی وجود ندارد، اما نمی توان گفت که آن ها با تاریخ پول بی ارتباط بودند، آنان برای این مقصود از منابع مالی مکتوب استفاده می کردند و به ندرت به آزمایش ضرب سکه واقعی متوسل می شدند.

بنابراین منابع آن ها شامل يك یا چند اثر مکتوب نسل های پیشین بود. آن ها اغلب با الحاق یا عدم الحاق نکات اضافی، از يك راهبرد اصولی تبعیت می کردند. به طور کلی باید میان اطلاعات به دست آمده از زبان یا کلام شاهدان عینی که با عبارت ((حدثنا)) بیان می شد، و نقل هایی از آثار مکتوب که با عبارت ((قال)) آغاز می شد، تفاوت قائل شد. نباید در روند تاریخ نگاری، مولف یا مولفان کثیر الروایه را منبع اصلی تالیف تصور کرد، به ویژه که مورخی مانند طبری تمام منابع همه وقایع را نام می برد.

البته برداشت نویسندگان دیگر که متن مولف کثیرالروایه را به شکل عبارات خلاصه، نقطه ثقل سخن خود قرار می دهند، متفاوت خواهد بود. با این حال، اغلب اوقات به ذکر نام مرجع اصلی نیازی نبود، فقط يك بار و برای همیشه نام برده می شد و آن به هنگام الحاق سخن یا متن تازه ای بود که با روایت اصلی تفاوت داشت یا از منبع دیگری بود، مولفان در نگارش تاریخ خود مجبور بودند تا حد امکان براساس دوران ها و نواحی مختلف، چندین اصل راهبردی را مد نظر قرار دهند.

طبری به سبب سبک خود نزد مورخان جایگاه خاص داشت. کلام او همواره بی طرف و غیر جدلی بر دو زمانی که امکان آن وجود داشت، نقل تدوین شده را صحنه می گذاشت. با این وصف، به سختی می توان پذیرفت مورخانی که استنتاج خوانندگان منوط به نحوه ارائه حوادث گذشته توسط آنان بود، نسبت به مشکلات زمان خود بی تفاوت باشند؛ به عنوان نمونه، آنان مطالبی را که به نظر خودشان، خواننده را به جمع بندی نامطلوب سوق می داد، کنار می گذاشتند. ثبت کنندگان نخستین جنگ های داخلی اسلام و مورخان بعدی نیز به این شیوه عمل می کردند؛ مقایسه تحلیلی تاریخ دمشق، اثر ((ابن قلانسی)) و تاریخ دمشق، نوشته ((ابن عساکر)) درستی این فرض را نشان می دهد.

تاریخ نگاری عراق به رغم خصومت جدلی خود یکدست نیست و تمام آثار مرتبط را تحت پوشش قرار نمی دهد. وجود اختلافات سیاسی، فشارهای محیط، تلاش امیران نواحی در کسب قدرت بیشتر، پیدایش و رشد تاریخ نگاری محلی یا قومی را تشویق کرد. اما وسعت جهان اسلام و تنوع ابزارهای ارتباطی آن روزگار، اصولی را برای روایات تاریخی فراهم کرد که نیازها و آرمان های خوانندگان هرسرزمینی در آن پذیرفته شد. این روند در تاریخ نگاری ایران، همانند دیگر شاخه های آموزش، به کنار گذاشته شدن عربی در برابر فارسی منجر شد. ترجمه فارسی تاریخ طبری، خلاصه یا مجموعه ای از خلاصه هایی بود که مطالب غیر مرتبط به ایران از آن حذف شده بود. تاریخ قم و تاریخ بخارا به عربی نوشته شدند و مداحان محمود غزنوی زندگی نامه او را به عربی نوشتند. اثر عتبی، هنرمندانه نوشته ای را برای امیری آراست که در ایران چندان شناخته شده نبود. زمانی که هنوز عربی زبان علمی بود، در ایران ((ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی)) (متوفای 470ق) تاریخ جانشینان غزنویان را به فارسی نوشت.

به هر حال عربی زبانی بود که هنوز در نظر ایرانیان اهمیت داشت و در مقابل تاریخ های محلی ایران، تاریخ های عمومی به آن زبان نوشته می شد، همانند اثر نویسنده مشهور ((ابومنصور عبدالملک بن محمد الثعالبی)) که کتاب ((غیر اخبار ملوک فرس و سیرتهم)) را از تاریخ کهن ایران پیش از اسلام آغاز کرد. تاکنون تنها جلد های سوم و یکم از چهار جلد این کتاب به دست آمده است. جلد سوم نیز از نظر سند مدتی مورد مشاجره بود و اکنون با شک با آن برخورد می شود. روایات او به ندرت بیشتر از اخبار طبری است. نسخه گمنام مهم ترکی در دست است که ((پی.ای.گریز نوچ)) آن را چاپ کرده است. قسمت حفظ شده آن از آغاز قرن دوم فراتر نمی رود و تاریخ نگارش آن از قرن پنجم بیشتر نیست. نویسنده نیز همانند ثعالبی خراسانی است اما برخلاف او، از تاریخ عباسیان منسوب به ابن نطاح یا چند اثر دیگر استفاده کرده است.

تاریخ نویسی در مصر - بعد از تجربیات جسورانه در زمینه حدیث و اخبار - با برادران عبدالحکم آغاز شد، اما این آثار به دوران آغازین اسلام، یا به دوران عمر بن عبدالعزیز و حوادثی می پرداخت که از نظر جغرافیایی گسترده ولی محدود به چند سال بود و از محرکان ضد عباسی الهام می گرفت. به نظر نمی رسد در طی چندین نسل اقدام خاصی برای تدوین تاریخ مصر صورت گرفته باشد. نخستین اثر در این باره زمانی نوشته شد که مصر در حکومت ((طولونی ها)) استقلال خود را به دست آورد - هر چند تاریخ این سلسله نیز تا پایان قرن پنجم نوشته نشده بود. تاریخ مصر را ((ابوجعفر احمد بن یوسف بن الدایه)) (متوفای 340 ق) و ((ابو محمد عبدالله مدنی بلوی)) احتمالاً به تشویق اخشیدیان نوشتند. (16) ((عبدالرحمان بن یونس)) نیز متعلق به این دوران است. او نویسنده ای است که تنها از طریق نقل قول ها شناخته شده است، هم چنین ((محمد بن یوسف کندی)) که تاریخ حکام و قضات مصر را به رشته تحریر در آورد. ((ابن زلاق)) نویسنده تاریخ دوران پایانی اخشیدیان و آغاز فاطمیان است که در مورد او بحث خواهد شد.

در مصر نیز ((ابو محمد بن عبدالله بن احمد بن جعفر فرقانی)) در دوران اخشیدیان ادامه کتاب طبری را تالیف کرد. نوشته با ارزش ((العیون و الحدائق)) توسط مولفی ناشناس در قرن بعد نوشته شد. تنها دو مجلد از این اثر باقی مانده که یکی به سال های 86-227 ق مربوط است و يك قرن پیش انتشار یافته و دیگری سال های 256-350 ق را تحت پوشش قرار می دهد که اخیراً ((و.سعیدی)) آن را چاپ کرده است (دمشق 1972 - 1973) این جلد ترکیبی از متون اقتباس شده از مسکویه و فرقانی می باشد. منابع تاریخ نویسی مصر در قلمرو فاطمیان بیشتر بر خبر تاکید داشتند، اما با این حال نویسنده تاریخ مصر و آفریقه، موردی استثنایی است.

تأسیس حکومت فاطمیان و استقلال مصر با نوعی تاریخ نگاری مستقل همراه شد. در زمان خلیفه دوم فاطمی العزیز (حك 386-365ق) ((ابن زولاق)) تاریخ خود را به شکل سال شمار نوشت. اگر چه این کتاب به طور مستقیم به دست نیامده است

اما منبع اصلی نویسندگان بعدی به ویژه مقریزی بود. ((المسیحی)) به عنوان عضوی از خاندان فاطمی و مقام ارشد در حکومت، با نوشتن تاریخ رسمی مصر به شکل ژورنالیستی، تاریخ نگاری را ادامه داد. معاصر او هلال صابی همان شیوه را داشت، اما اسلاف وی آن سبک را به دلیل تبعیت خود از روش آرشویی که تحت نفوذ یکدیگر بودند، نمی پسندیدند. کتاب مسیحی نیز همانند کتاب هلال، حجیم بود و همین مسئله حجم ظاهری، دلیل فقدان نسخه های آن به جز يك رونوشت می باشد. با وجود استفاده ((ابن میسر)) - که مقریزی او را می شناخت - از آن اثر در قرن هفتم، مشخص نیست که کل اثر تا زمان مقریزی حفظ شده باشد. مجلدی از آن که شامل وقایع دو سال 417 و 418ق بود در اسکوربان نگهداری می شد، اما هنوز معلوم نیست که پیش از آتش سوزی قرن 11ق مجلدات دیگری نیز در آن جا وجود داشته [یا خیر؟] این اثر به رغم اهمیت زیادش تا زمان حاضر به فراموشی سپرده شده بود، اما هم اکنون ((تری بیانکس)) (17) و ((آ. ف. سید)) آن را تنظیم و تصحیح کرده اند. (دمشق، 1980)

در نیمه قرن پنجم ((قضاعی)) در مصر سرگرم تدوین تاریخ بود. او متولد ایران بود و به دلیل اختلاف فکری و شهرت زیادش، به سختی با کسانی برابر شمرده می شود که نام و آثارشان به دست ما رسیده است. مقریزی در ((انعاظ)) اظهار می کند که قضاعی بسیار به اطلاعات باستان شناسی و تاریخ عمومی این زمان مصر مقید بود.

بدیهی است، مورخانی که به عربی می نوشتند، در تاریخ باستان از چندین اثر پهلوی کهن ترجمه شده به عربی استفاده می کردند. در نخستین قرون اسلامی تنها زبان عربی مورد استفاده بود و هیچ مطلبی به فارسی نوشته نمی شد. اندکی بعد نویسندگان عرب مجبور شدند که آثار خود را به فارسی برگردانند و نوعی تاریخ نگاری فارسی شکل گرفت و توسعه یافت. گفته شده است که از آن پس مطلبی به عربی برگردانده نشد، اما نویسندگان عرب و در مواردی ایرانیان نوشته های تاریخی فارسی را نادیده گرفته یا توجه اندکی به آن ها داشتند. بنابراین، دو شیوه موازی برای مستند سازی به وجود آمد که نسبت به هم بی خبر و کاملاً مستقل بودند.

در کشورهای سامی و مصر تاریخ نگاری روند متفاوتی داشت. اگر چه زبان سوری در حوزه ادبیات مورد تأکید بود، اما توده مردم زبان عربی را به عنوان زبان محاوره ای پذیرفته بودند و زبان قبطی، زبان متون بسیار محدودی بود که آن متون بعدها کاملاً عربی شد. همان طور سبک یونانی به بخش های شفاهی بسیار کوچکی تبدیل شد که حتی در میان معتقدان کلیسای میکایی نیز طرفداری نداشت. تاریخ نگاری سوری تا حدی باقی ماند و حتی در قرن های ششم و هفتم در میان منوفیزیت های بین النهرین علیا تمایلی به استفاده از آن پیدا شد، اما در عراق و در میان نسطوریان به سختی تا قرن پنجم ادامه یافت.

جزیرالعرب که همواره با لحاظ سیاسی و حتی عقیدتی تقسیم شده بود، نمی توانست مواد لازم تاریخ نگاری را فراهم کند. از سوی دیگر، علاقه خاصی به تاریخ شهرهای مقدس و هم چنین شهرهای ناحیه یمن به وجود آمد. پیش از این ذکر شد که ((ازرقی)) و اسلافش (18) درباره مکه تاریخ هایی نوشتند. آگاهی ما از این نوشته ها اندک است، زیرا فقط خلاصه هایی از آن ها در آثار بعدی همچون نوشته ((سمهوری)) وجود دارد. کهن ترین نوشته درباره یمن از آن ((ابوالعباس احمد بن عبدالله بن محمد الرازی)) (متوفای 460 ق) درباره صنعا است. با این حال باید به نوشته ((ابو محمد حسن بن احمد همدانی (متوفای 334 ق) نخستین و پیشگام ترین یمنی که علاقه ای به تاریخ کل جزیره العرب نداشت، توجه خاص نمود. به سختی می توان او را مورخ خواند. او تاریخ، جغرافیا، انساب قبیله ای و آثار باستانی پیش از اسلام را در يك نوشته با هم آورده بود. (19) در میان دیگر عناوین، نویسندگان می کوشید تا گذر یمن از دوران باستانی به دوران اسلامی را توصیف کند، اگر چه او متون باستانی را حتی به شکل ناقص مطالعه کرد، اما به سنت های اسلامی رایج در زمان خود، بیشتر تکیه داشت.

در جریان تغییر مرزها، مذهب زیدی در یمن پا گرفت و متونی مختص امامان زیدی با نوشته ((ابوالحسن یحیی بن هادی الی الحق)) (متوفای 298ق) آغاز شد. زندگی نامه امامان زیدی را علی بن محمد علوی و ابوجعفر کوفی تألیف کردند. (20) مسلمانان نیمه غربی خلافت در مقایسه با مسلمانان شرق آن ویژگی های خاص داشتند که ضمن تفاوت های خاندانی با عباسیان یا خویشاوندی با امویان، با توسعه فرهنگی و بعضی مسائل ادبی آن ها مطابقت دارد. فتوحات در غرب نسبت به شرق دیرتر آغاز شد و آن را مردمانی انجام دادند که از جامعه نژادی - فرهنگی خاور نزدیک جدا شده بودند. از این رو تاریخ نگاری آن جا در مقایسه با شرق دیرتر آغاز شد، اما با این حال نمونه هایی را فراهم کرد. از آثار تاریخی نوشته شده در غرب برخی درباره آفریقه و برخی درباره اسپانیا بودند و بقیه نیز به طور مشترک به اسپانیا و مراکش می پرداختند که اغلب تاریخ مشترکی داشتند. نوشته های دیگری کل غرب را در زمان ((مرابطون)) و ((موحدین)) که در حکومت آن ها غرب نسبتاً متحد شد، مورد مطالعه و بررسی قرار داده اند. مصریان نخستین نویسندگانی بودند که به تاریخ غرب خلافت پرداختند. باید یاد آور شد که مصرها و سورها در تأسیس و سازمان یافتن حکومت های تازه غرب نقش داشتند، اندکی بعد نیز مسلمانان قسمت غربی اطلاعات تاریخی و قضایی مورد نیاز خود را از مصرها کسب کردند. یادآوری فتوح ابن عبدالحکم در این زمینه کافی خواهد بود. رابطه اسپانیا با سوریه در وقایع نامه کوچک لاتینی، به نام ((اثر ناشناس قرطبه)) ضمن گزارشی از شرق تأیید می شود (نیمه قرن هشتم هجری). (21) سرانجام وقفه سیاسی در روابط شرق و غرب به بی توجهی تاریخ نگاری غرب به تاریخ مشرق پس از دوران پیامبر (ص) منجر شد. تاریخ نویسی غرب تا زمان ظهور امویان اندلس که تنها سایه ای از سنت ها و رسوم اجداد دمشق خود را حفظ کرده بودند، رشد اندکی داشت.

((ابومروان عبدالمک بن حبیب)) (متوفای 230ق) نخستین مورخ متولد اندلس است که به تاریخ آن سرزمین علاقه مند بود. او نیز مطالب خود را به شیوه حدیث می نوشت. در قرن چهارم، دوران طلایی خلافت قرطبه، دو نویسنده به تاریخ نویسی اشتغال داشتند: ((ابن قوطبه)) (پسر زنی کوت) و نویسنده ناشناس ((اخبار المجمع)) که مجموعه ای از حوادثی است که بیشتر آن ها مربوط به گذشته است. ادامه نوشته طبری که بر اسپانیا متمرکز شد از آن ((عرب بن سعد قرطبی)) بود و به علاقه آنان به تاریخ شرق خلافت دلالت می کند. ((العقد الفرید)) اثر ((ابن عبدربه)) حوزه گسترده تری از تاریخ را در برمی گیرد. ((ابن حزم))، شاعر و فیلسوف، کار خود را بر نسب نامه های قبیله ای سنتی و تاریخ فرقه ها - از نظر امویان - متمرکز کرد و ((عبدالله بن بلوغین بن بادیس)) (حک 469-483ق) آخرین امیر زبیری غرناطه خاطرات خود را نگاشت. (22) اما حقیقت این است که با توجه به آثار آخرین مورخان مسلمان، پایه گذاران اصلی تاریخ نگاری عربی اسپانیا در قرن چهارم، دو مهاجر

ایرانی عرب شده بودند؛ یعنی ((ابوبکر احمد بن محمد بن سبیر رازی)) و پسرش ((عیسی بن احمد)). (23) مهم ترین نویسنده نیمه نخست قرن پنجم ((ابو مروان حیان بن حیان)) است که درباره تاریخ مسلمانان اسپانیا مطالب نسبتاً کاملی نگاشته است. نسخه خلاصه نوشته او به نام ((مقتبس)) پنج جلدی بود که تا حدودی چاپ شده است. هیچ ابزاری دال بر چگونگی آغاز تاریخ نگاری عرب در آفریقه یا مراکش در دست نیست. امیر اغلیبی ((محمد بن زیاد الله)) و ((سحنون)) پسر قاضی بزرگ، درباره سلسله اغلیبی و آثار زمان آن ها کتابی نوشتند که گم شده است و به نظر نمی رسد که نویسندگان بعدی از آن استفاده کرده باشند. (24) کهن ترین تاریخی که به طور اتفاقی حفظ شده است به ((عبیدیان رستمی خارجی تاهرت)) اختصاص دارد که در پایان قرن سوم مولفی به نام ((ابن صغیر)) (25) که از خوارج نبود آن را نوشت. به قدرت رسیدن فاطمیان و به دنبال آن سقوطشان، در چندین نوشته همزمان آنان یا دوران متأخرتر گزارش شده است که این آثار ناپدید شده اند. ((کتاب افتتاح الدوله)) نوشته ((قاضی نعمان)) نظریه پرداز بزرگ فاطمیان، اثری مهم و اساسی درباره روزهای آغازین این سلسله است که از این زمان فراتر نمی رود، در حالی که ((سیره استاذ الجوهر)) مجموعه نسبتاً مختصری از مراسلات رسمی اوست. ابن خلدون از ((ابن دقیق قیروانی)) در قرن پنجم مطالبی نقل کرده است. ((تاریخ اغلیبه و المغرب)) او اخیراً چاپ شده است. (26) این نوشته با وجود این که هنوز سندیت آن ثابت نشده است، درباره اغلیبی ها و منسوب به ابن دقیق می باشد. ((ابو عبدالله محمد بن علی بن محمد)) و ((ابن الابار)) کار ابن دقیق را ادامه دادند که ((ابوصلت)) نیز بعد از آن نوشته ابن الابار را ادامه داد. (27)

مشخص نیست که در سیسیل در زمینه تاریخ نگاری کاری انجام شده باشد، هر چند که شاخه هایی از فرهنگ عربی - اسلامی در آن جا یافت می شود. ((عمری)) در نوشته خود که در تاریخ کمبریج آمده است مطالبی تألیف کرد که هنوز هویت نوشته او تعیین نشده است. اندکی بعد ((محمد بن یوسف الوراق)) جغرافی دان و مورخ، برای یکی از امیران حاکم اسپانیا در قرن پنجم مطالبی درباره مغرب نوشت. نوشته او هم اکنون کم شده است اما ((بکری)) از آن استفاده کرده بود. همان طور که از ((طبقات ابو العرب)) برمی آید در مغرب علاقه زیادی به متون زندگی نامه ای وجود داشت. بخشی از اثر گمشده ((احمد بن ابراهیم بن حزار)) پزشک، در حکومت زیربان نخستین در پایان قرن دوم و نیز در میان دیگران مورد استفاده نویسندگان مغربی بعدی مانند نویسندگان ناشناس ((العیون و الحدائق)) بود. در نیمه قرن ششم، پیش از وحدت مغرب تحت حکومت موحدین، ((تاریخ القیروان)) نوشته ((عبدالعزیز بن شداد)) اثری است که باید مورد توجه خاص قرار گیرد. این کتاب کل تاریخ آفریقا را از زمان فتوحات عرب مورد بحث قرار می دهد. این اثر تاکنون پیدا نشده است اما امکان آن وجود دارد که هنوز در شرق موجود باشد. نویسندگان در روزهای آخر حیات خود مجبور به مهاجرت به سوریه شد که دست نوشته های خود را نیز به همراه برد. تمام مورخان شرق خلافت از ((ابن اثیر)) و شاگردش ((ابن خلکان)) گرفته تا ((نوبری)) و حتی ((ابن الفرات)) اطلاعات خود در مورد آفریقه تا آغاز حکومت موحدان را مدیون او می باشند.

از روزگار آغازین اسلامی تا قرن یازدهم اثری تاریخی که در مراکش مکتوب شده باشد به دست نیامده است. هر چند تاریخ نگاری آن جا تا حدی محلی بود و به امتی با ماهیت سیاسی - عقیدتی خاص گرایش داشت، چنین اجتماعات همانند دیگر گروه ها - به داشتن دفاتر ثبت، اساتید و اشخاص موثق خاص خود تمایل داشتند؛ به عبارتی فرهنگ نامه های خاص عبادیان، شیعیان، معتزله و دیگر گروه ها وجود داشت. با این همه، تاریخ واقعی آنان زمانی به دست آمد که اقتباسات تا حدی از بین رفته یا با دیگر نوشته ها ترکیب شده بودند. ساختار سیاسی منطقه نیز شیوه متفاوتی داشت که تاریخ نگاری محلی جزئی از آن بود. فاطمیان پیش از تأسیس اسمی حکومتشان تاریخ کهن تری داشتند که قاضی نعمان آن را توصیف کرده است. او در خارج از قلمرو اسماعیلیان کمتر شناخته شده است. از طرف دیگر، همین تاریخ را یک بار دیگر ((ابن اخی محسن)) نقل کرده است که نوشته او مورد استفاده بیشتر مورخان به ویژه ((ابوبکر عبدالله بن آیک الدواداری)) بوده است. از مطالب یادشده بر می آید که ملاحظات تاریخی تا حد زیادی در زندگی فرهنگی و اجتماعی رسوخ کرده بود و در نتیجه در آثار بسیاری، تفاسیر تاریخی یافت می شوند.

طرفداران فرقه های مختلف به دانستن تاریخ یا آرمان های فرقه خود متمایل و نیازمند بودند. این تمایل به رشد نوعی از تاریخ منجر شد که باید آن را ((تذکره الاولیا)) نامید و در آن به نسبت افزایش تعداد جماعات تحت نظر یک مرشد، مناقب او افزایش می یافت. از قدیم ((اخبار الحلاج)) (28) وجود داشت. مقایسه کتاب ((سیره عمر بن عبدالعزیز)) که سندی تاریخی و هم چنین سیاسی است با ((مناقب)) که سه قرن و نیم بعد ((ابن جوزی)) آن را گرد آورد، رشد این نوع نگارش را نشان می دهد. به طور کلی فرقه ها از شهیدان خود تجلیل می کردند. از این رو ((ابو الفرج اصفهانی)) در دوران جوانی خود، فهرستی از علویان مقتول به نام ((مقاتل الطالیین)) نوشت.

دوره بعد از کلاسیک

در نیمه قرن پنجم تحولات سیاسی با تغییراتی در روند تاریخ نویسی و سیرکلی فرهنگ همراه بود که نه تنها مرزها را تغییر داد بلکه سبب به قدرت رسیدن طبقه ای از اشراف شد که از حدیث یا حادثه و حتی در مواردی از زبان عربی هیچ اطلاعی نداشتند. با این حال در مقایسه با دیگر شاخه های فرهنگ تاریخ نویسی این تغییرات مقاومت بیشتری از خود نشان داد، زیرا مواد آن بدون هیچ گونه تلاشی، برای کسب موقعیت در شرایط جدید فراهم می شد. پیش از دوران بهبود نسبی در پایان قرن ششم، بدشانسی های خلافت عراق و بغداد، رکود و کاهش تعداد تألیفات تاریخی را به خوبی توضیح می دهد. ((محمد بن عبدالملک همدانی)) (29) و پس از او ((الرافونی)) و سپس ((ابن الحداد حنبلی)) تاریخ نگاری را ادامه دادند که اطلاع مستقیمی از آنان در دست نیست. در واقع هویت همدانی نیز مورد شک است. ((بدرالدین العینی)) وقایع نگار قرن نهم عبارات خلاصه برگرفته از کتاب ((تاریخ مختصر)) ((محمد بن علی العظیمی)) (متوفای 483ق) را با بخش هایی از نوشته محمد بن عبدالملک کنار هم قرار داده است که به سختی به ادامه کار طبری مربوط می شود. از طرف دیگر ((ابن الفرات)) روایات مفصلی از وقایع بین النهرین در آغاز قرن ششم را ارائه می دهد که بسیار شبیه روایات عزالدین ابن اثیر می باشند و به راحتی می توان آن را به ویژه در اوایل قرن بعد، ادامه کار همدانی به حساب آورد. اقتباس های سبط بن جوزی در دوره ملک شاه، کامل الدین بن العدم (متوفای 660ق) و دیگران که آن ها را حفظ کرده اند، مشابه همین موارد

می باشد.

ارجاع مورخی چون ((ابن اثیر)) در منابع خود به ((عراقیان)) بر وجود منابع چندی از آن نوع دلالت دارد که احتمالاً المثنی‌هایی از یکدیگر بوده‌اند و هیچ نویسنده‌ای نوشته‌چندان مستقلی نداشت. با این حال باید از ((ابن حمدون)) دایره‌المعارف نویس در اواسط قرن یاد کرد که در دوازدهمین و آخرین کتاب خود ((تذکره))، شرح مفصل و با ارزشی از تاریخ ارائه می‌دهد. او مواد تألیف کتاب را از سوریه جمع‌آوری کرده بود و به درخواست امیر سوری ((ابن العمرانی)) عراقی تبعیدی، تاریخ مختصری از خلافت را به نام ((الانیافی التاریخ الخلفاء)) تألیف کرد.

در پایان قرن ششم نوشته‌ای که اهمیت زیاد داشته اما با تقیدات بیشتری مطرح می‌شود، از آن ((ابن جوزی)) نظریه پرداز مکتب حنبلی است که این مکتب بعدها در عراق و تا حدودی سوریه رواج یافت. او واعظی توانمند بود که مردم را تحت تأثیر قرار می‌داد و نویسنده آثار در زمینه‌های مختلف بود که از اخبار و مشاهدات جدلی درباره حیات اجتماعی، اخلاقی و مذهبی انباشته بودند. او نویسنده‌ای خستگی‌ناپذیر بود که در میان نوشته‌های خود، اثری را به نام ((المنتظم)) تألیف کرد که تاریخی مفصل از دنیای اسلام تا زمان خود اوست. (30) نیم نخست تقلیدی از کتاب و باقی مانده آن همانند آثار کسانی است که راه طبری را دنبال کرده‌اند. او تضادهای مذهبی و اجتماعی بغداد را به آن مطالب افزود، این مطالب مکمل از مطلعان حنبلی یا از تجربیات شخصی خود او گرفته شده بود. ویژگی اصلی نوشته او اختصاص افق فکری او به بغداد و یا موضوعات مورد علاقه خود او بوده است؛ به عنوان نمونه از جنگ‌های صلیبی هیچ سخنی در نوشته او دیده نمی‌شود. شاید به همین دلیل المنتظم کمتر مورد استفاده نویسندگان بعدی قرار گرفت و تنها نوه سبط بن جوزی در ضمیمه‌های روش شناسی کتاب خود ((مرآة الزمان)) از آن کتاب بهره برد. از منظر حرفه‌ای، المنتظم نخستین نمونه از سبکی است که بعدها دنبال شده است و شامل افزودن مرگ و میرها و مراسم سوگواری (وفیات) به وقایع هر سال بود. ((قادسی)) نگارش المنتظم را تا پایان قرن ادامه داد، او نزد سبط بن جوزی شناخته شده بود، اما اثرش گم شده است.

از دیگر سو، شهرت ((تاریخ بغداد)) گروهی از نویسندگان را واداشت تا دنباله آن را تا زمان خود بنویسند. ((سمعانی)) در قرن ششم، سپس ((ذبیبی)) و به همان سبک ((ابن النجار)) در قرن هفتم در این گروه جای می‌گیرند. علاوه بر این سماعی نویسنده کتابچه با ارزشی نیز می‌باشد؛ کثرت اسامی نویسندگان که تنها معیارشناسایی آن‌ها نسبت (اخذ نام از انتساب به محل) می‌باشد، تمایز میان آنان و تشخیص مکان‌هایی را که نام خود را از آن گرفته‌اند با اشکال روبه‌رو می‌سازد. سماعی در ((کتاب الانساب)) نوعی از ثبت را به کاربرد که در مواردی با فرهنگ‌های جغرافیایی قابل مقایسه است و علاوه بر این، همراه نام هر منطقه، اسامی نویسندگان برجسته‌ای را نیز ذکر کرده است که نام خود را از انتساب به آن مکان دریافت کرده‌اند.

جالب است که در دوران سلجوقیان برای نگاشتن تاریخ مورخی وجود نداشت. دسترسی به تاریخ سلجوقیان تنها از طریق تاریخ نویسی عراق و آثار عربی فارسی اواخر قرن ششم میسر می‌باشد که یکی از آن نوشته‌ها در خارج از قلمرو آن‌ها، به درخواست امیری برای تقویت سنت‌های سلجوقی، نگاشته شده است. ((عمادالدین اصفهانی)) نویسنده ((تاریخ سلجوقیان)) دوران تحصیل خود را در کشورهای عرب بین‌النهرین و سوریه گذراند. اگر چه او متولد ایران بود و آثارش را به عربی می‌نگاشت اما در روایت حوادث از منابع فارسی و عربی استفاده می‌کرد. او ابتدا از نوشته‌های عراق و سپس از خاطرات شخصی وزیر ایرانی ((مشرف الدین ابو نصر انوشیروان بن خالد)) کمک گرفت. سرانجام اطلاعات معاصر را از سوریه جمع کرد. اگر چه سبک او یعنی شاخ و برگ دادن زیاد به مطالب برای متخصصان بسیار جالب بود، اما برای خوانندگان عادی مشکل بود، به همین دلیل هم وطن او ((البنداری)) که به هر دو زبان مسلط بود، نسخه‌ای ساده از نوشته او را فراهم کرد که تنها مدرکی است که هم اکنون در اختیار ما می‌باشد.

((اخبار السلجوقیه)) دیگر تاریخ عمومی باقی مانده از سلجوقیان است که یک یا دو نویسنده نه چندان مشهور دارد و از شمال غربی ایران که زبان عربی در آن جا رواج داشت، به دست آمده است. احتمالاً این کتاب را اتابکی از آذربایجان نوشته بود و قطعاً شامل اطلاعاتی مربوط به این ایالت بود. اطلاعات مورخان بعدی در مورد ایران در زمان سلجوقیان و قرن ششم، بر پایه این دو تاریخ عربی است.

باید به کتاب ((مشارب التجارب)) نیز اشاره نمود که ((ابن فندق)) (علی بن قاسم زید بیهقی) (31) نویسنده ((تاریخ بیهقی)) (به فارسی)، آن را به زبان عربی به [سبک] تجارب مسکویه تألیف کرد. اطلاعات ما از این کتاب تنها از طریق ابن اثیر است که کتاب در زمان او موجود بود.

از این پس، اگر چه زبان عربی در ایران در مسائل مذهبی و قانونی کاربرد داشت، اما آثار تاریخی به زبان فارسی نوشته می‌شد. ((محمدبن احمدبن علی نسوی)) آثار خود، از جمله زندگی‌نامه سرور سابق خویش را به زبان عربی نوشت. او به علت مقام برجسته خود در زمان ((جلال الدین منکوبرنی)) (حک 617 - 628 ق) مجبور بود زبان عربی را بداند. سرانجام ماجراجویی‌های جلال الدین سبب شد که نسوی در کشوری عرب زبان، چشم از جهان فروبندد. او در این محل سرگرم نوشتن مطلب برای خوانندگان و کفیل عرب زبان خود بود.

وضعیت در سوریه متفاوت بود این سرزمین و نیمه شرقی آن از نظر سیاسی بسیار تقسیم شده بود و در هر مرکزی حوزه‌های ادبی کوچک دایر و نویسنده‌ای در آن سرگرم نگاشتن تاریخ محلی آن منطقه بود. تجزیه سیاسی کشور و تأثیر لجه‌های مختلف در سبک نگارش، بیانگر بی‌توجهی نسل‌های بعد به حفظ این آثار می‌باشد و نویسندگان بعد به ندرت عناوین آن‌ها را ذکر کرده‌اند. آخرین تاریخ مهم مکتوب در سوریه، کتاب ((یحیی بن سعید انطاکی)) (متوفای 458ق) است که آن را در فضای مسیحی بیزناس تألیف کرد، او در اصل، مسیحی متولد مصر بود که به عربی می‌نوشت، این زبان در انطاکیه همانند ایالات مسلمان نشین رواج داشت.

به مدت یک قرن یا بیشتر هیچ اثر قابل توجهی در تاریخ تألیف نشد، تنها می‌توان - بدون هیچ ادعایی در مورد جامعیت فهرست - چند اسم را نام برد؛ به عنوان نمونه: در نیمه اول قرن پنجم ((ابوغال المعری)) (32) از خانواده سرشناس ((معراه النعمان)) که شاعر بزرگ ((ابو العلاء المعری)) از آن‌ها بود؛ در ربع نخست قرن ششم ((همدان بن عبدالرحیم)) نویسنده تاریخ فرانک‌ها که داروساز نیز بود؛ (33) اندکی بعد دو نویسنده که مهم به نظر می‌آیند اما نوشته‌هایشان ناپدید شده است: ((علی

بن منقذ)) از خاندان مشهور منقذ و ((عظیمی)). تاریخ علی بن منقذ منعی برای اطلاعات موجود در تاریخ های بعدی بود، (34) اما به زودی با شهرت و سرانجام بدی مواجه شد. احتمالا آن نوشته بویی از تشیع برد و به همین دلیل نیز حفاظت نشد. از عظیمی تاریخ مختصر بسیار مفیدی باقی مانده است، اما او اثر بسیار مهم تر دیگری نیز تألیف کرد که در ((بقیه)) کمال الدین بن العدیم از آن نقل شده است. او از دید بومی حلب می نوشت و هیچ تمایلی به حمایت از مذهب خاصی نداشت. (35) پیدایش تاریخچه مشهور ((بوستان)) که میان خاندان های نویسنده حلب و سوریه شمالی پیوندی ایجاد کرد، دلیل مناسبی برای ادامه بررسی تاریخ تا پایان قرن ششم می باشد.

در این زمان بار دیگر وضعیت مرکز جنوب و سوریه دگرگون شد. این وضعیت به دلیل حاکمیت فاطمیان بود که وحدت نسبی ایجاد کرده بود، با این حال اتابکان دمشق این یکپارچگی را به مدت نیم قرن حفظ کردند. تنها نوشته شناخته شده بسیار مهم در این حوزه ((تاریخ دمشق)) می باشد که در آن ((ابن قلانسی)) تاریخ شهر و ایالت خود را از اواسط قرن چهارم تا سال 555 ق شرح داده است. با وجود ارزش سندی فراوان این اثر، نویسنده در چشم پوشی از حوادث نامناسب به خودتربندی راه نداده است.

سرانجام در حوزه تاریخ محلی، ((تاریخ میا فارقین)) نوشته ((ابن الازرق الفارقی)) در دیار بکر قرار دارد. این تاریخ مهم در دو نسخه موجود است که هیچ محققى در قرن آخر (یعنی تا سال 572ق) آن را بررسی نکرده است.

بدیهی است همه این آثار تاریخی که به دلایل عملی به دوران زندگی نویسنده محدود بودند، براساس منابع شفاهی و تجربیات خود نویسنده تألیف می شدند. این تجربیات را می توان به پایانی ترین بخش های تواریخ نسبت داد که خود در گذشته ای دورتر ریشه دارند. در این میان ((تاریخ دمشق)) که با سبک روایی و زنده اغلب رنگ لهجه محلی به خود گرفته، قابل ذکر است. از سوی دیگر در تاریخ محلی دوره های پیشین مانند آثار ((ابن الازرق)) و ((عظیمی)) از منابع مکتوب استفاده شده است. این نویسندگان به مدارک باستانی ها نیز دسترسی داشته اند.

دانستن نحوه دسته بندی خاندان منقذ چندان ساده نیست، چند نفر از آنان از جمله علی به تاریخ نویسی پرداخته اند. مشهورترین عضو این خانواده ((اسامه)) (متوفای 584ق) نویسنده کتاب منحصر به فرد و مشهور ((کتاب الاعتبار)) می باشد که امروزه شناخته شده است اما کل روایت عرب آن را نادیده گرفته است. در این کتاب، اسامه بدون در نظر گرفتن ترتیب وقایع، با خود انگیزگی زیاد سفرهایی را انجام می داد که گاه شرایط اندوه باری داشت و ضمن آن سفرها مطالب خود را جمع می کرد؛ او سفر خود را از زادگاهش ((شیزر)) در ((اورتنه)) آغاز کرد و در زمان حکومت آخرین فرد فاطمیان به دیار بکر و مصر رفت. سفر او سرانجام به خدمت نزد صلاح الدین ایوبی خاتمه یافت. گزارش های او در مورد جنگ های محلی و هم پیمانی های کم اهمیت با فرانک های لاتین شرق در دو یا سه دهه بعد از نخستین جنگ صلیبی، جالب توجه است. در حوزه زندگی نامه نویسی، ((ابن عساکر)) فرهنگ عظیم شهر دمشق را گردآورد که با نوشته کاتب بغدادی در مورد شهر بغداد در قرن پیشین برابری می کرد. او در مورد جنبه های غیر مذهبی زندگی با دیدی بازتر عمل کرده بود. این تمایل در قرن بعد، به ویژه در ((بصیه)) نوشته کمال الدین بن العدیم، بیشتر ظاهر شد. در این جا باید از کتاب ابن عساکر در مورد فضایل اورشلیم نام برد که علیه باز پس گیری آن جا به دست صلاح الدین نوشته شد.

تاریخ نویسی قرن دوم فاطمیان زیاد شناخته شده نیست. به نظر می رسد سقوط این سلسله مانع نگارش آثار عمده شد؛ از طرف دیگر فاجعه پیروزی ایوبیان سبب شد که آثار مکتوب، نابود یا پنهان شوند. تنها چند نمونه از آن نوشته ها نزد نویسندگانی از اواخر دوره مماليك مجددا پیدا شد. دو کتاب تاریخ نسبتا عمومی این سلسله، روشی یکسان اما جدای از هم را دنبال می کردند. یکی از آن ها در میانه قرن ششم توسط ((المحنک)) نوشته شد که تنها نام درباری او ذکر شده و تألیفی از او در دسترس نیست. با این حال بخشی از آن منبع اصلی مورد استفاده ((جمال الدین ابوالحسن علی بن طافرالازدی)) در اواخر قرن و ((محمد بن علی بن میسر)) (متوفای 677ق) در آغاز زمامداری مملوکان بوده است. برخلاف آن، تاریخ ((ابن طویر)) ترکیبی از روایت مفصلی از حوادث قرن ششم تا پیروزی ایوبیان می باشد و نویسنده ضمن تاریخ، به بحث اصولی و عمیق از سازمان های سلسله منقرض شده می پردازد و معتقد است حکام جدید باید آن را مراعات کنند؛ این امر از عنوان کتاب، ((نزهات المقلتین فی اخبار الدولتین)) برداشت می شود. با وجود اهمیت زیاد این نوشته، پیش از پایان قرن ششم هیچ نویسنده ای از آن نام نبرده است. به نظر می رسد در این زمان ابن خلدون بدون اشاره صریح به نام کتاب از آن استفاده کرده است. ((ابن الفرات)) که در آثار خود از منابع زیادی بهره گرفته است، به دلیل اقتباس اطلاعات مربوط به دومین قرن حکومت فاطمیان، تا حد زیادی مدیون این کتاب می باشد. ((مقریزی)) و ((ابن تغری بردی)) نیز از آن استفاده کرده اند. با سقوط تاریخ نگاری مصر، سکوتی بر نوشته ابن طویر حاکم شد تا حدی که امروزه زمان نویسنده آن مشخص نیست. افزایش قدرت وزیران سبب نگارش نگارهایی در مورد ((افضل المأمون البطایح و طالع بن رزق)) شد. هر چند این نوشته ها نسبتا به رقابت های سیاسی محدود می شوند، اما در مورد زندگی اداری وزیران، اطلاعات غنی ای داشتند. این آثار تا زمان مقریزی موجود بودند، اما امروزه هیچ يك از آن ها به شکل اصلی خود حفظ نشده اند. در کنار نگارها ((الاشاره الی من نال الوزاره)) تألیف ((علی بن صیرفی)) (متوفای 542ق) خلاصه ای شایان ذکر در تاریخ وزرا می باشد. صیرفی مقام وزارت عظمی را در آغاز قرن ششم داشت.

نوشتن تاریخ به زبان عربی در مصر با ((کتاب السیر)) اثر ((سادیروس بن المقنع)) و به ویژه با نوشته ای منتسب به مهاجرت ارمینیان اثر ((ابوصالح)) در مورد کلیساهای مصر، ادامه یافت.

زمامداری فاطمیان با تسلط صلیحیان بر یمن مقارن بود. آنان رعایای وفادار فاطمیان بودند، با این حال بقایای جماعات زیدی و شافعی در آن جا حضور داشتند که صلیحیان آنان را طرد نکردند. هر کدام از این گروه ها کتاب های خاص به خود را داشتند. مهم ترین آثار درباره آن ها تاریخچه ای است از ((لاهیجی)) که چندان محتوای آن مشخص نیست و نوشته ی ادبی تر، اثر ((عمار بن ابی الحسن الحکمی)) می باشد.

شهرت صلاح الدین ایوبی که در میان امرای ترک به فرهنگ عربی گرایش داشت، نویسندگان چندی را دور خود جمع کرد. پیش از این نام عماد الدین اصفهانی در رابطه با تاریخ سلجوقیان ذکر شد و آن کتاب را زمانی در سوریه تألیف کرد که به خدمت صلاح الدین در آمد، در مقابل تقریبا همه آثار او به هدف نوشتن تاریخ این حاکم ایوبی بود. مهم ترین بخش نوشته او

((برق الشام)) گزارشی از دوران قهرمانی صلاح الدین می باشد که تا پایان حکومت او ادامه داشت و شامل توصیفی از پیروزی بر اورشلیم، استقلال سوریه و فلسطین از دست فرانک ها و مقاومت در مقابل سومین جنگ صلیبی است. این کتاب به سبکی شایسته سلطان عالی قدر نوشته شده است، اما در واقع او تاریخ سلجوقیان را نیز آورده است. با این حال نباید این اضافات را زیبایی بر صحت کار دانست. علاوه بر این، نویسنده که در اصل مسئول مراسلات صلاح الدین بود، مجبور بود مثال های بی شماری را ارائه دهد که ارزش سندی و وثوق اسنادی زیادی دارند. عماد الدین به عنوان نویسنده ای صاحب سبک، مشهور است که در نوشته خود از نسخه برداران زیادی کمک می گرفت، تنها بخش نخست نوشته او به دست ما رسیده است. گفته شد البنداری که به نوشتن تاریخ سلجوقیان اقدام کرده بود، کتاب عمادالدین را خلاصه کرده است، از نسخه مجمل نیز تنها مطالبی درباره سال های پایانی باقی مانده است. ((ابوشامه)) در قرن بعد این نسخه را در نوشته خود آورده است.

عمادالدین بخشی از اثر مهم خود را به بازپس گیری اورشلیم، به دلیل اهمیت خاص آن، اختصاص داده است و درباره نه سال باقی مانده زندگی صلاح الدین، دو جلد دیگر در ادامه ((برق)) نوشت که ابوشامه آن ها را حفظ کرده است. علاوه بر این، او گلچینی از اشعار زمان خود را به سبک ((بنیمه الدهر)) ثعالبی، همراه با یادداشت های تکمیلی در مورد شعر، گرد آورده است. (36)

باید از همکاری و دوست عمادالدین یعنی ((عبدالرحمان بن علی)) نیز نام برد که به ((قاضی فاضل)) (متوفای 596ق) معروف بود، اگر چه او اصالت مصری داشت اما از سبک مزین و متکلف لذت می برد. نوشته های این دو سبب شهرت صلاح الدین ایوبی شد. در ((برق)) نقل هایی از مراسلات اداری فاضل و عمادالدین دیده می شود. علاوه بر این، قاضی فاضل که در کارهای اداری داخلی دخالت داشت و در بیشتر دفترخانه ها خدمت کرده بود، روزنامه ای از وقایع و اختلافات داخلی تألیف کرد که بعدها قصد ویرایش و چاپ آن را داشت. در این کار، او از کمک ((ابوغالب شیبانی)) بهره مند شد که به دلیل خلاصه کردن و ادامه کار طبری مشهور است. روزنامه فاضل در زمان مقریزی (37) هنوز موجود بود. برخی از نامه های او که محتوای متفاوتی دارد در حال حاضر در دست است.

این دوران با اوج فعالیت های فرقه اسماعیلیه (حشاشیان) درسوریه همراه است که هیچ تاریخ مدونی از آنان در دست نیست، اما زندگی نامه نیمه حقیقی - نیمه افسانه ای ((رشیدالدین سنن)) پیشوای بزرگ این فرقه که با صلاح الدین معاصر بود، به دست آمده است. (38)

در مقابل تقسیمات سیاسی که سبب تشویق نگارش تاریخ های محلی انجام شد، نوالی سلسله ها و یا حتی اشخاص و وجود علاقه به امت اسلامی نیز سبب جدیدی از نگارش را تشویق کرد. در واقع تلاش می شد که شرح تاریخی وقایع با روایت حوادث همه دنیای اسلام ترکیب شود که تنها در یک مورد به موفقیت رسید. هنگامی که مراجعه به تاریخ های خاص شاهان، سلسله ها و تاریخ های محلی امکان داشت، مناسبت ترین روش ثبت، به ترتیب آوردن اقدامات مربوط به افراد در یک تألیف عمومی بود. ((ابن بابا القاشی)) حدود سال 500ق و اندکی بعد نویسنده ایرانی کتاب ((مجمل التواریخ)) تا حدی این کار را انجام دادند. ((اخبار الدول المنقطعه)) نوشته ((ابن ظافرازدی)) نمونه جالبی از این نوع نگارش در حوزه اعراب می باشد. مدتی بعد مولفان روشنفکری مانند نویری، رشیدالدین (در ایران) و حتی ابن خلدون به این شیوه عمل کردند. در این مورد مناسب است به نوعی تاریخ نگاری توجه شود که در مقایسه با تاریخ های مکتوب در بیژانس و یا مکتوبات شرق و غرب، تاریخ مختصر خوانده می شود. البته در میان افراد بی تفاوت به تاریخ تا متخصصان آن، گروهی به خواندن روایات تاریخی کوتاه علاقه مندند، هم چنین محققانی برای کسب سریع همفکری به نوشته های آماده مراجعه می کنند. برای استفاده این گروه ها ضروری است که مجموعه ای از اقتباس ها و یا خلاصه ها گردآوری شود. البته نمی توان تمام این نوشته ها را آثار تاریخ نویسی خواند. با این حال هدف آن ها کاربرد و انتشار فرهنگ تاریخی است. این چکیده ها نشان می دهند که مولفان چه مسائلی را برای معاصران خود مفید می دانسته اند. هم چنین بدیهی است که برای مورخان امروزی این آثار اطلاعات چندان عمده ای ندارد. با این حال ممکن است که آن ها حاوی بخش هایی از منابعی باشند که بعدها مفقود شده اند. این تاریخ های خلاصه شده همه یکدست نیستند. برخی از آثار از نظر ظاهری به یادداشت های ساده ای شباهت دارند که تنها از طریق دیگر اطلاعات قابل درک اند و برخی دیگر شکل داستان های خواندنی را دارند. نویسندگان تاریخ های مختصر نیز اغلب همان مولفان آثار مبسوط می باشند، در برخی موارد ممکن است نویسنده هنگامی که تاریخ مبسوط را می نگارد خلاصه آن را در سال های پایانی کتابش بیاورد. نمی توان گفت که همیشه تاریخ مختصر، خلاصه از تاریخ طولانی تر است. اغلب در این حوزه به دو شیوه مستقل عمل می شد: ممکن است تاریخ خلاصه ادامه تاریخ قدیمی باشد که در آن هیچ اشاره ای به آثار مفصل تر همان نویسنده نشده است، گاه تاریخ مختصر پیش از اثر مفصل تر نوشته می شد؛ به عنوان نمونه ((ابن واصل)) کتاب ((التاریخ الصالحی)) خود را پیش از نوشته گسترده ((مفرج)) نوشت و ((ابن ابی الادم)) تاریخ مختصر خود را پس از نوشته مفصل تر خویش تألیف کرد. ((ابن النطیف)) نیز کل بخش تاریخ مختصر خود را از ((بوستان)) نسخه برداری کرد. افزایش تعداد تاریخ های مختصر، در دوره بعد از کلاسیک نشان دهنده مردم پسند بودن این فرهنگ است. حکومت ایوبیان، دوران رشد و شکوفایی تاریخ نگاری سوریه و جزیره بود که تا دوران نخستین حکومت مماليك ادامه یافت، اما بعد از آن تاریخ نگاری سوریه پا به پای تاریخ نویسی مصر پیش رفت و سرانجام سوریه به دلیل داشتن اهمیت بین المللی در تاریخ عمومی خاور نزدیک، مکان نخست را از آن خود کرد. آخرین عربی نویسان ایران، هنگامی که بغداد دیگر مرکزیت خود را از دست داد، به غرب و به ویژه سوریه روی آوردند، همین مسئله در مورد افرادی از غرب خلافت، به ویژه اسپانیا، پس از شکست مسلمانان در مقابل حرکت باز پس گیری سرزمین های اسلامی توسط مسیحیان نیز صادق است. البته مصر هم همین وضعیت را داشت، با این تفاوت که فرمانروایان آن جا ارتباط خود را با سوریه حفظ کرده و در سوریه بسیار فعال بودند. سقوط فاطمیان و اشغال مقامات مهم به دست تازه واردان آسیایی که سنت هایی متفاوت با خود داشتند، سبب ایجاد وقفه در رشد فرهنگ عمومی مصر شد و تا ظهور مماليك به آن دست نیافتند.

((ابن ابی طی)) آخرین نماینده خانواده بزرگ شیعی حلب، نخستین نویسنده مهم بازمانده از قرن گذشته می باشد که شاهد سنی شدن عده زیادی از هم مسلکان خود بود. او در تهیه اسناد و مدارک اصلی یا برگرفته از تاریخ های محلی،

مرهون پدرش بود. کتاب ((المعادن الذهب)) او که تاریخ عمومی دنیای اسلام است به جز بخش های اقتباس شده از عزالدین بن شداد و بخش های مربوط به قرن ششم، به دست نیامده است. مشاهدات او مربوط به دوران سلجوقیان و زمامداری صلاح الدین می باشد. از طرف دیگر مطالب او در مورد تاریخ سوریه شمالی، برخلاف مطالب او در مورد تاریخ دمشق، برگرفته از ابن قلانسی است. متون خاص تاریخ مصر از اهمیت قابل ملاحظه ای برخوردار بود، به طوری که نویسنده دیگری چون ((شهاب الدین ابوشامه)) سنی با وجود حذف نام ابن ابی طی از فهرست منابع خود، نمی تواند از ذکر نام او در بخش های مربوط به سلطنت نورالدین محمد بن زنگی و سال های آغازین حکومت صلاح الدین ایوبی، خودداری کند. نوشته های او در مورد تاریخ نیمه اول قرن ششم هنوز از اهمیت خاص برخوردارند. اگر چه مطالب او تنها در تاریخ ((ابن الفرات)) باقی مانده است اما تا مدت زیادی نادیده گرفته شده بود و ترجمه یا چاپی از آن وجود نداشت. ابن ابی طی بعد از اثر مفصل خود، زندگی نامه ((الملک ظاهر)) پسر صلاح الدین و حاکم حلب را نوشت. او ((یاقوت)) را که یادداشتی به وی داده بود ملاقات کرد. آن یادداشت را ((صفدی)) آورده اما عمداً از نسخه های خطی ((ارشاد)) (39) حذف شده است.

شهر کوچک حماه تا آغاز قرن هشتم مرکز قابل توجهی برای مورخان بود که در دوران امیر ((ابوالفدی)) به اوج خود رسید. علاوه بر این، نخستین نماینده این گروه ((محمد بن عمر بن شاهنشاه بن عمر)) نوه صلاح الدین و حاکم شهر بود. کتاب ((المزمار الحقایق)) او با توجه به بخش جدید الکشف آن اقتباسی از نوشته عماد الدین است که روایات خاندانی و اسناد تکمیلی غیر قابل اعتمادی بغدادی نیز به آن اضافه شده است.

قاضی ((ابن ابی الادم)) که رساله ای در مورد منصب قضا داشت، تاریخ عمومی میسوطی تألیف کرد که هر چند رونوشت کاملی از آن در اسکوریال تا آتش سوزی قرن یازدهم موجود بود، اما متأسفانه تنها بخش هایی چند از آن باقی مانده است. او درباره بغداد و سیسیل مطالبی نوشته است. تاریخ مختصر او یعنی ((التاریخ المظفری)) که به ((مظفر حماه)) اهدا شد، به دست آمده است. با وجود این، تنها سال های پایانی آن از ارزش سندی خاص برخوردار است. این اثر پس از تاریخ مفصل او نوشته شده اما تأثیر چندانی از آن نپذیرفته است.

دیگر نویسندگان روایی حماه، چون ((ابن النطیف)) و ((ابن واصل)) نیز باید ذکر شوند. ابن النطیف که دورانی از اشتغال خود را در خدمت صاحب ((قلعه الجعبر)) گذراند دو اثر تاریخی به صورت مبسوط و مجمل نوشت که پایه و سندیت آن معلوم نیست. تاریخ مبسوط او گم شده است و در مورد وجود آن اطمینانی نیست. دومین اثر او که نسخه خطی آن اخیراً به صورت رونوشت چاپ شده است، وقایع را تا قرن ششم از روی بوستان، به شکل بسیار خلاصه آورده است. او در ادامه اطلاعات مهمی در مواردی مانند سیسیل و اقلیت ترک آسیا آورده است.

با این حال ((عزالدین بن اثیر)) مهم ترین نویسنده این دوران و یکی از مورخان بزرگ عرب مسلمان می باشد. او از خانواده ای ثروتمند در جزیره ابن عمر متولد شد که همزمان از این خاندان دو برادر برخاستند. یکی از آنان وزیر مجدالدین ایوبی شد برادر دیگر از نوشته هایش به ((ضیا الدین)) شناخته شده است. ابن اثیر با حکام، به جز در هزینه های زندگی که بخشی از آن در نتیجه التفات زنگیان موصل به دست مأمور، ارتباطی نداشت، اما وفادار و خادم آنان بود. به نظر می رسد که او سرگرم تهیه کتابی برای همکاران دین گرای خویش بود، تا تمام اطلاعات مورد نیاز آنان را فراهم کند. این امر و مسائل دیگر سبب شد ((تاریخ اثابکان موصل)) را بنویسد که هدف از آن دسترسی به ارزیابی صحیح نور الدین و صلاح الدین بود. این کتاب نقطه آغازین تألیف ((الکامل فی التاریخ)) شد که آن را تحت حمایت ((بدرالدین لولو)) وارث زنگیان به پایان رساند. از ویژگی های ابن اثیر، سبک روشن و دقت او در توضیح مسائل به هنگام نیاز می باشد که سبب شد در شرح و تفصیل خود از چهارچوب وقایع نگاری فراتر رود. کثرت مدارک او قابل توجه می باشد. در دوره های نزدیک تر به زمان خویش او از بایگانی های بغداد، موصل، دمشق و دیگر نواحی استفاده کرده است. از طرف دیگر هر چند او اطلاعاتی از ایران نداشت، اما مستقیماً با تاجران، سفیران و دیگر افراد پرسش و نقل می کرد. (40) در تاریخ قرن های پیشین او بر کتاب طبری تکیه داشت که خلاصه مفصلی از آن را نوشت، اما مشخص نیست که او این کار را با استفاده از خلاصه های پیشین انجام داده است یا نه. در مورد حوادث قرون چهارم تا ششم او گروهی از نویسندگان عراقی یادشده، همانند نویسنده المنتظم را می شناخت و حتی خود وی بر نوشته ابن قلانسی سوری مطالبی افزود. او نخستین نویسنده مشهور شرق است که از منابع اسلامی غرب مانند ((عبد العزیز بن شدی)) که به دمشق مهاجرت کرد و ((ابو بکر احمد بن محمد الرازی اسپانیایی)) استفاده کرده است. او از همه قسمت های این منابع خلاصه ای برگرفت.

در سی سال پس از ابن اثیر، سه نویسنده عمده قابل ذکرند: سبط بن جوزی، نوه دختری ابن جوزی که مانند پدر بزرگش واعظی بود که می توانست مردم را جذب کند، او مذهب شافعی داشته و ساکن سوریه بود که به خدمت ایوبیان در آمد. او در کتاب ((مرآه الزمان)) خود مدرکی دال بر استفاده از اطلاعاتی مشابه با الکامل ارائه نداده است. گاه او از کاربرد روایتی که مورد ذم پیشینیان بود اجتناب می کرد و از منابع موجود - از جمله ((المنتظم)) پدر بزرگش - نسخه برداری می کرد. او در نوشته خود وقایع سال های 448-479ق را لغت به لغت از پسر هلال صابی نقل می کند. در مورد زمان خود، اطلاعات مفصلی همراه با اقتباساتی از خاطرات دوستش سعدالدین ارائه داده است. بخش عمده نوشته او بر عراق متمرکز است، سرزمینی که مهم ترین مورخان درباره آن مطلب نگاشته اند. با توسعه عراق او به طور فزاینده ای به تاریخ سوریه می پردازد و آن را تا سال 653ق اندکی پیش از مرگ خود، ادامه می دهد. او با افزودن وثبت حوادث متوفیات هر سال به نوشته پدر بزرگ خود در مورد سوریه ادامه می دهد و وقایع مربوط به سال های مرگ رهبران سیاسی را درون مطالب روایات متفرقه مآورد. از این زمان به بعد این شیوه تاریخ نویسی ابتدا در سوریه و دمشق و سپس در سراسر قلمرو ممالیک به کار گرفته شد. نظم خود به خود اطلاعات مرآه به شکل سال شمار، آن را منبع مطلوب و قابل استفاده ای - حتی بیشتر از الکامل - نزد مورخان بعدی ساخت.

شهرت ((شهاب الدین ابوشامه)) دمشقی به دلیل ((کتاب الروضتین)) او می باشد که آن را از تاریخ حکومت نور الدین و صلاح الدین آغاز می کند. این کتاب به دلیل ترکیب نسخه های عماد الدین اصفهانی (به سبک ساده)، عزالدین بن شداد، ابن ابی طی و ابن اثیر به موفقیت دست یافت. البته اقتباس های فراوان از نامه های عماد الدین اصفهانی و دوستش قاضی فاضل منظور نظر نیست. بعدها او با الهام از سبط بن جوزی ذیلی نوشت که رفته رفته در پایان نوشته اطلاعات خود را وارد کرد.

با وجود در دسترس بودن نسخه های خطی خوب از ((ابن واصل)) تاکنون نوشته او مورد بی توجهی قرار گرفته است. او بومی حماه بود که در حکومت آخرین فرد ایوبیان، ((الصالح))، در مصر اقامت گزید و برای حاکم مصر يك تاريخ عمومي تا سال جلوس او در 635ق تالیف کرد. این اثر خلاصه و ادامه نوشته طبری با استفاده از منبع واسطه دیگری می باشد. او هیچ اطلاعی از کتاب ((الکامل)) نداشت و موفقیت فزاینده الکامل و مرآه سبب شد تا نوشته واصل به دست فراموشی سپرده شود. اندکی بعد از سقوط ایوبیان، ابن واصل، تاریخ عمومی این سلسله را به نام ((مفرج الکروب)) تالیف کرد که منبع مهمی برای تاریخ این مورد می باشد. نویسندگان با فراتر رفتن از افق سیاسی این سلسله، موضوعات مختلف را با دیدی باز بررسی کرده است. سبک او روشن و ساده است و علت این که چرا تا اواسط قرن حاضر این کتاب چاپ نشده و چرا چاپ این کتاب هنوز کامل نشده است و یا چرا تنها خلاصه و قسمت هایی از آن به زبان های اروپایی ترجمه شده است، هنوز نامعلوم است. در زمان پایان این کتاب، ابن واصل از وجود کتاب های الکامل و زبده آگاه شد اما او بخش اساسی اطلاعات و مدارک کتاب خود را از دوستی هایش به دست آورد.

تاخیر در انتشار يك نوشته تاریخی خارج از منطقه تالیفی خود، جالب توجه است. ادامه کار طبری نوشته ((ابو محمد عبدالله بن احمد الفرقاتی)) - که هم اکنون موجود نیست - در زمان خود او در مصر و سوریه مشهور بود، اما هیچ گاه در مغرب اسلامی یا عراق دیده نشد. در سال 645ق که ابن واصل کتاب ((التاریخ الصالحی)) خود را در مصر به پایان رساند، از وجود کتاب ((الکامل)) که در سال 626ق تالیف شده بود اطلاع نداشت، اما پانزده سال بعد، از وجود این کتاب آگاهی یافت و از آن در کتاب خود مفرج استفاده کرد. با این حال، در همین زمان از وجود ((مرآه الزمان)) نوشته سبط بن جوزی که در سال 653ق به اتمام رسید کاملاً بی خبر بود، در حالی که سبط بن جوزی از وجود ((تاریخ اتابکان)) ابن اثیر خبر داشت ولی الکامل را نمی شناخت. به مدت چندین نسل دو گروه از مورخان، حتی در نواحی نسبتاً نزدیک همچون مصر و سوریه، کاملاً جدای از هم عمل می کردند.

در طی این دوره، دو نوشته با اهمیتی مشابه در حلب توسط ((کمال الدین بن العدیم)) و ((عزالدین بن شداد)) نگاشته شد. ابن العدیم از خانواده ای شیعه و مهم بود که در قرون نخستین سنی شده بودند. او دو اثر مرتبط با یکدیگر ((زبده)) و ((بقیه)) را نوشت. زبده تاریخ حلب و حومه آن است که در زمان زندگی خود نویسنده جزئیاتی به آن افزوده شد. در قرن ششم منابع او تقریباً همان منابع ((ابن ابی طی)) بودند اما به گونه ای متفاوت از آن ها استفاده شده بود. علاوه بر این به نظر می رسد که نویسنده از اسلاف شیعه خود بی اطلاع بوده است. سبک او محدود بود و منابع به ندرت نام برده شده اند. بقیه حجم بیشتری داشت و به اتمام رسیدن آن مشخص نیست. به هر روی در پایان قرون وسطی تنها ده مجلد از آن در نواحی مختلف وجود داشت؛ نه جلد که یکی از آن ها در دو نسخه موجود است، هنوز کاملاً چاپ نشده اند. بقیه شبیه دیگر فرهنگ های شهرها بود و در مورد حلب نوعی فرهنگ لغت نامه ای بود که در شیوه و روش کلی خود با دیگر نوشته ها تفاوت داشت. نویسنده اهمیت زیادی به امیران و اشراف سیاسی داده است و نوشته اش را همراه با ذکر نام منابع زبده يك جا مآورد. مجلد نخست کتاب در مورد جغرافیا و فضایل می باشد. زبده مدت زیادی شناخته شده و مشهور بود، اما اخیراً به طور کامل چاپ شده و ترجمه ناروایی از آن به فرانسه صورت گرفته است. (41)

عزالدین بن شداد که پس از حمله مغول به مصر مهاجرت کرد، بخش های اصلی کتاب خود ((اعلاق الحضرة)) را پیش از مهاجرت از حلب جمع آوری کرده بود. این نوشته که احتمالاً دیگران ادامه آن را نگاشتند، در سه قسمت جغرافیای اداری و تاریخ بین النهرین علیا که مولف مقام برجسته ای در آن جا داشت و سوریه شمالی از جمله حلب، همه آثار تاریخی را توصیف و سرانجام به طور خلاصه تر سوریه جنوبی را بررسی می کند. او در اطلاعات تاریخی خویش به طور گسترده از نوشته ابن اثیر بهره جسته است و آن را تا زمان خود ادامه می دهد، او هم چنین از وجود آثار ابن ابی طی اطلاع داشت. تفاسیر منابع تقدم سوریه را در حوزه تاریخ نگاری این عصر مورد تأکید قرار می دهد. باید افزود که سوریه شاهد ظهور نوع جدیدی از فرهنگ زندگی نامه نویسی بود که در آن آثار یاقوت، ففطی (مصری مقیم حلب)، ابن ابی اصیبعه و ابن خلکان دیده می شود.

مصر در تاریخ نگاری این عصر نقش اندکی داشت. با این حال ذکر نام مولفی که در زمان آخرین فرد ایوبیان و در آغاز عصر مملوکان فعال بود به نظر مناسب می آید. ((ابن میسر)) که سالنامه های او از مصر به شکل ناقص در دست می باشد و مقریزی از آن ها نسخه برداری کرده است، تنها منبع معتبر اصلی در تاریخ پایانی فاطمیان به حساب می آید. (42) نوشته او تا زمان ایوبیان ادامه یافت، اما وجود منابع دیگر که خود وی نیز از آن ها استفاده کرده بود، موجب شد نقل از او کمتر شود.

مسیحیان و مسلمانان مصر به يك اندازه به گذشته علاقه مند بودند، که این علاقه سبب ایجاد افسانه فراغت مصر شد. باید از نوشته ای در قرن یازدهم نام برد که ((پ، وایتر)) آن را تحت عنوان *Egypte dumurtada Fil du Gaphippe*، ترجمه و ویرایش کرده است. شهرت کنونی کتاب مدیون گم شدن نسخه خطی اصلی و معلوم نبودن هویت نویسنده آن است. (43) اگر چه خاطرات اسامه هم چنان در میان متون تاریخی عرب منحصر به فرد باقی مانده است، اما از دوران ایوبیان سه مجموعه دیگر خاطرات نیز در دست می باشد. ((عبداللطیف بغدادی)) پزشک، که خلاصه ای از همه چیز را یادداشت می کرد، خاطرات خود را درباره تاریخ زمان خود می نگاشت. این خاطرات تنها در بخش های پراکنده در نوشته دو نویسنده دمشق (ابن ابی اصیبعه و ذهبی) به دست آمده است. عبدالطیف ادعایی در مورد تبحر خود در تاریخ ندارد، اما در تاریخ، اطلاعات خود را با مطالبی در شرح آن ها ترکیب کرده است. امیر ((الملك الناصر داود)) رساله ای از خود به جا گذاشت که پسرانش آن را به صورت خاطرات پس از مرگ او منتشر کردند. ((سعد الدین جوینی)) از خانواده ای با چهار عضو، ((مشهور به پسران شیخ)) (44) روایتی از تجربیات حکومت ایوبیان به جا گذاشته است که چکیده هایی از آن در آثار سبط بن جوزی و ذهبی دیده می شود.

در قرون بعد، تاریخ نویسی یمن تا حد زیاد و قابل توجهی گسترش یافت. درباره تاریخ یمن در عصر ایوبیان ((ابومحمد یوسف الحجوری)) در قرن ششم کتاب خلاصه ای را تالیف کرد. تهاجم مغول و سقوط خلافت بغداد سبب ناپدید شدن آثار تاریخی ای شد که پیش از سال 656ق در بغداد موجود بودند. مهم

ترین مولف این منطقه ((تاج الدین علی بن انجب بن ساعی)) (متوفای 764ق) بود که نوشته ای از او درباره سال های نخستین همان قرن پیدا و چاپ شده است(45) و در آن نویسنده روایات تاریخی برگرفته از الکامل ها و تاریخ های مبسوط، مسائل و درگیرهای جدلی بغداد را کنار هم آورده است. او مطلب خود را از خلافت الناصر (حك 575 - 622 ق) آغاز کرده است.

تشکیل امپراطوریهای مرابطون و موحدین که سبب اتحاد نسبی مسلمانان غرب خلافت (اندلس و مغرب) شد، شرایط مطلوبی را برای گسترش تاریخ نگاری فراهم کرد. اگر چه این نکته صادق است که در مقابل شرق که به غرب توجه داشتند، نوشته های تدوین شده در غرب به امور شرق بی توجهی بیشتری نشان دادند. با کاهش تسلط مسلمانان بر اسپانیا بسیاری از نخبان آن جا به شرق مهاجرت کردند، این خلدون نیز پس از مدتی اقامت در اسپانیا از آن جا مهاجرت کرد. ((ابوالحسن علی بن موسی بن سعید المغربی)) جغرافی دان، مورخ و نویسنده، در زمان ایوبیان مهاجرت کرد. ((کتاب المقرب فی حول المغرب)) او که به شکل بخش بخش تصحیح و چاپ شد، یکی از اصلی ترین و روشن ترین آثار تاریخی این دوره است.(46)

در غرب ((بیدق)) تاریخ مختصری از روزهای نخستین حکومت موحدین را نوشت، که بیشتر اطلاعات ما از قرون ششم و هفتم درباره مغرب و اسپانیا براساس آن می باشد. کتاب ((بیان)) اثر ((ابن عذاری مراکشی)) (اواخر قرن هفتم) اندکی متأخرتر از زمان او را در برمی گیرد. به طور کلی نوشته های این دوران به شکل زندگی نامه نویسی و لغت نامه ای می باشد؛ مانند: نوشته ((الملکی)) در مغرب، نوشته ((ابن الفزاز)) (متوفای 402ق) در اسپانیا و جانشین او ((ابی بشکوال)) (47) (متوفای 578ق) که در شرق نیز شناخته شده است. در ((ذخیره)) این بسام اطلاعات تاریخی یافت می شود. از همین دوران ((عبادیان)) تاریخی از گذشته خود به جا گذاشته اند که ((ابوزکریا یحیی بن ابی بکر ورجلانی)) (48) آن را نوشته است. در حالی که ((ابو العباس احمد بن سعید دارچینی)) مجموعه ای از زندگی نامه عبادیان را به نام کتاب ((طبیقات المشایخ)) تألیف کرده است.

خانمه

در این مقاله نکات تطبیقی شاخه های مختلف تاریخ نگاری خاور نزدیک، بحث شد. در ادامه تاریخ نویسی اعراب و ایرانیان مقایسه شد که: تاریخ نگاری ایرانی در دوره های متأخر بدون توجه به شیوه های دوره های آغازین و حتی شیوه های دوران عربی، ادامه یافت، و تأثیر موفقیت آمیزی بر دوره های بعد داشت. این شیوه پس از پیشرفت، تکمیل شده به موفقیت رسید. هر چند تاریخ نویسی عرب موارد چندی را از ایرانیان به عاریت گرفته بود اما در بسیاری جهات حتی در حوزه زندگی نامه نویسی، سبک ایرانیان مشابه تاریخ نویسی عرب زبانان شد. از سوی دیگر تمایل تاریخ نگاری ایرانی به سبک متکلف و گاه اندکی خیال پردازانه و کمتر سال شمارانه، با اشاره به ترتیب حکومت ها متمایز می باشد. برای عمق دادن به بررسی، خلاصه مطالب این مقاله با تاریخ نگاری تمدن های همجوار به ویژه بیزانس مقایسه گردید: میان این دو، مکتوبات شرقی قرار دارند که برخی از آن ها در حاکمیت مسلمانان و برخی دیگر، همانند آثار آرامنه یا گرجی ها، خارج از دنیای مسلمانان نوشته شده بود. علاوه براین علایق مذهبی در تحریک تاریخ نویسی معاصر مغرب مسیحی موثر بود. تاریخ نویسی اعراب به سبب گسترده بودن محدوده جغرافیایی، هم در حجم و هم در تنوع نوشته ها برتری داشت. شیوه های خاص مانند فرهنگ های زندگی نامه نویسی تنها مختص مسلمانان بود که تاریخ نویسی را در همه مراحل با ترجمه چند اثر عقیدتی به زبان خود ادامه دادند. امکان مقایسه تاریخ ها از منظر عقاید در این نوشته وجود ندارد و در این مقاله صرفاً به بحث در مورد روش بیان مطالب و روش های کسب اطلاعات پرداخته شده است. تاریخ نگاری بیزانس، وارث تاریخ کهن بود اما برخلاف تاریخ نویسی اعراب مراحل سنتی نخستین را نگذرانید، و مقایسه این دو حوزه، تنها در آثار قرون کلاسیک و بعد از کلاسیک میسر می باشد. دورانی که مورد بحث و بررسی قرار گرفت با ظهور حکومت ممالیک و امپراطوری مغول پایان یافت. از دوران ممالیک آثار تاریخی زیادی باقی مانده است که ویژگی های تازه ای دارد، اما به طور کلی همان سنت تاریخ نویسی دوران پیش به ویژه ایوبیان را ادامه می دهند.

پی نوشت :

1. این مقاله برگرفته از مجموعه زیر می باشد:
Religion , Learning and science in the `Abbasid Period , Gambridge university ress, 1990
sezgin.2
3. ر.ک: م. کوک: جزم اندیشی مسلمانان نخستین (کمبریج، 1981).
4. این نظریه را ولهاوزن در ((مقدمه)) خود ارائه داده است(1899).
5. ارجاعات متعددی در G A S , به ویژه ص 30 به بعد، وجود دارد.
6. ر.ک: رساله های مدائنی در G A S , 1, 314 و ابومخنف در G A S , 1, 308.
7. ر.ک: بروشوویک، ابن عبدالحکم و فتوح افریقا در :
Annales de Inst, tut des Eudes, orientales (VI , 1942).
8. G A S , 1, 280-283.
9. دایره المعارف اسلام، ویرایش دوم، اسرائیلیات. * 10. همان، قصص.
11. مهدی ادعای امامت و تشیع عباسی را از طریق کیسانیه رد و آن را به امامت عباس بن عبدالمطلب ، به دلیل نزدیک تر و اولی تر بودن عباس به پیامبر(ص) ، ادعا و اثبات می کرد (ر.ک: اخبار الدوله العباسیه، به کوشش عبدالعزیز الدوری (بیروت، 1977، ص 165) (مترجم).
12. ر.ک: دایره المعارف اسلام، ویرایش نخستین، طبری و تاریخ طبری، بازگشت خلافت به بغداد، ترجمه ف. روزنتال در :
(GAL,1,148(1986).

13. G A S , 1 , 324.
14. 960. D . Sourdel , "auestions de ceremonial ` Abbaside , " Revuedes Etudes , Islamiques ,
15. ر.ك: پدرسن, كتاب عرب (پرينگتون, 1984) , فصل سوم.
16. G A S , 1 , 357 & G A L , 1 , 153`
17. Thierry Bianquis.
18. مانند ابن شنبه كه نويسنده تاريخ بصره نيز بود (الفرقانی و ديگران, 1,345-6, G A S).
19. دايره المعارف اسلام, ويرايش دوم, الهمدانی.
20. G A S , 1,346.
21. 10. see: E-Levi, provencal , Histoire del Espagne musulnane, Leiden and pavis (1950) p
22. خاطرات عبدالله زبیری در: اندلس 1935-3; 4-1936 و 1941-6.
23. G A S , 1,362 ; پلت, رشد و توسعه تاريخ نگاری مسلمانان اسپانيا در لوئیس و هولت, مورخان خاورميانه, 119.
24. در مورد زياده الله و پسر سحنون ر.ك: طالبی, امارت اغلییان, ص 901.
25. G A S , 1,356.
26. ويرايش م.كعبی, تونس, 1968.
27. ادریس, بربرهای شرق, ص 15-17.
28. Massignin , La passion d' al-Halladj (paris , 1978).
29. ابن خلکان, وفيات الاعیان, ج 1, ص 290.
30. دايره المعارف اسلام, ويرايش دوم, ابن الجوزی.
31. لوئیس و هولت, مورخان قرون وسطی, ص 69-71 و و. مادلونك, هويت دویمنی, MSS روزنامه مطالعات شرق نزدیک, شماره 32, 1973, ص 179.
32. Gahen , la syria du Nord , 44 and n.3.
33. Ibid, 41-42.
34. احتمالاًش در مورد بوستان درست باشد.
35. Gahen , La Syria du Nord , 42- 43.
36. دايره المعارف اسلام, ويرايش دوم, عماد الدين.
37. Gahen , Lasyria du Nord, 52.
38. Guard , " un grand martre des assissins autemps de saladin , Journal Asiatique , 38 pril-may-June , 1877 , p 324-489.
39. ر.ك: دايره المعارف اسلام, ويرايش دوم, ابن ابی طی.
40. ریچاردز, ابن اثیر و بخش های متا...خر الكامل در: د.و.مورگان, نوشته های تاریخی میانی در دنیاهاى اسلام و مسیحیت, (لندن, 1982).
41. 732-571. Re cueit des historiens des croisades : historians orienteux III (paris , 1884)
42. H . Masse , Annales , d Egypte , Gairo , 1927.
43. تشخیص هويت يوسف بن ربیع در Arabica , شماره 21, سال 1973م انجام شده است.
44. دايره المعارف اسلام, ويرايش دوم, اولاد الشیخ.
45. چاپ مصطفى جواد, بغداد, 1353 ق / 1934 م.
46. 1.414. E . Levi , Provencal (ed) , Documents inedits d'histoire almobade, parise, 1928 G
47. دايره المعارف اسلام, ويرايش دوم, ابن بسام و ابوالحسن علی بن بسام الشنطرینی.
48. مسکری, کتاب السیره (الجزیره و پاریس, 1878م).